



فلسفه خلقت در جهان بینی
مکاتب فلسفی

کریمی جانباز مالستانی
فارغ التحصیل دوره کارشناسی

پس در قدم اول از خلقت انسان شروع می‌کنیم که در این رابطه می‌توان دیدگاه‌های مختلفی را مطرح کرد. از بدو تاریخ تا کنون بیش از بیست مکتب فلسفی وجود داشته است که فقط تعداد ده مورد از این مکاتب در رابطه با انسان، نظری و برداشتی دارند و دیدگاه‌های بقیه مکاتب فلسفی در رابطه با انسان، از همین مکاتب ده گانه گرفته شده است. اما مکاتب ده گانه:

۱- مکتب مارکسیسم: این مکتب مجموعه‌ای از عقاید و دیدگاه‌های چهار فیلسوف معروف مادی‌گرا می‌باشد. بر مبنای چهار تز و چهار اصل شکل گرفته است.

نفی طبقات اجتماعی، بر مبنای دیدگاه سن سیمون

نفی مالکیت فردی، بر مبنای دیدگاه آون پیردون

اصل دیالکتیک، بر مبنای دیدگاه هگل

اصالت ماده بر مبنای دیدگاه فویرباخ.

اما دیدگاه این مکتب، نسبت به خلقت انسان يك دیدگاه مادی است، به این معنی که انسان را يك موجود مادی می‌دانند، مثل باقی موجودات مادی، و فقط ارزش و امتیاز این موجود مادی، نسبت به باقی مادیات، هنر و صنعت و کارش می‌باشد، و به عبارت دیگر ارزش انسان به کار بستگی دارد و کار هم با ابزار صورت می‌گیرد. لذا ارزش و تکامل این موجود دوبا به نام انسان، تعلق به تکامل و ارزش، ابزار کار بستگی دارد، و این مکتب مواردی که غیر مادی است و با انسان دیده می‌شود مانند روح، را اثر شیمیایی مغز و اعصاب می‌داند، مثل ترشحات بزاق دهان. پس اصل ماده است و انسان هم يك موجود مادی. این بود خلاصه‌ای از دیدگاه مکتب مارکسیسم نسبت به خلقت انسان.

۲- مکتب کاپیتالیسم: این مکتب نیز دیدگاهش نسبت به انسان، يك دید مادی می‌باشد و معتقد است که چون انسان همچون همه پدیده‌های دیگر طبیعت، روییده قوای مادی طبیعت است و پروریده‌ی دامن طبیعت می‌باشد، آن چنان عمل می‌کند که طبیعت و محیط می‌خواهد، چنان اراده می‌کند که اقتضای مواد مادی تشکیل دهنده‌ی او آنچنان اراده را پدید آورده است.

جهان‌بینی، یعنی دیدگاه و بینش و شناخت کلی يك فرد و جامعه نسبت به انسان و جهان و تاریخ. بنابراین هر مکتبی يك نوع برداشت و دیدگاه نسبت به جهان و تاریخ و انسان دارد، که براساس آن دیدگاه جهان‌بینی استوار است. و اولین سوال که در جهان‌بینی هر مکتب می‌شود نسبت به انسان است و اینکه انسان چه موجودی است و از کجا آمده و برای چه آمده و کجا می‌رود و برای چه می‌رود؟ بنا به فرمایش حضرت علی(ع) آن نمونه‌ای از انسان کامل: رحم الله امرء علم من این و فی این و الی این.

در طول تاریخ مکاتب مختلفی در باره‌ی انسان اظهار نظرهایی کرده‌اند؛ برخی انسان را فقط يك حیوان مادی می‌دانند و بعضی دیگر او را يك موجود عاجز، ناتوان، ضعیف و ذلیل معرفی می‌کنند. بعضی هم او را موجود باارزش و اشرف مخلوقات قلمداد می‌کنند و به طور کلی در باره‌ی انسان باید در چند موضوع بحث کرد:

خلقت انسان.

فلسفه‌ی خلقت.

خصلت‌های انسانی.

تکامل انسان و جامعه انسانی.

ویژگی‌های انسان.

رسالت انسان.

ارزش‌های انسانی.

بنابراین، بررسی انسان را باید اول از خلقت آن شروع کرد. چون در شناخت يك موجود باید ابتدا منشا و اصل او را جستجو کرد که از چه چیزی به وجود آمده است و هرگاه ریشه‌ی آن را دریافتیم، آنگاه می‌توانیم به اصلش پی ببریم. و باید بدانیم که انسان چه نوع موجودی است؟ آیا مادی صرف است؟ یا غیر مادی صرف؟ آیا از خود اصالت و شخصیتی دارد یا ندارد؟ و در دست بی‌رحم طبیعت گرفتار است و جبراً به هر سویی کشانده می‌شود؟ و آیا در چنگال موجود دیگری گرفتار است که او را ذلیل و ضعیف و بیچاره‌اش کرده است؟ یا نه موجودی است شریف و باارزش و آزاده و صاحب اختیار؟

و حقوق و خواسته‌های فردی و اجتماعی در جامعه را به فرد هم بدهیم و هرگز آزادی‌های انسان را از او سلب نکنیم، که هدف متعالی و مقدس و اصلی این مکتب احساس آزاد بودن فرد از نظر اجتماعی و حقوق سیاسی در جامعه است که در آن زندگی می‌کند و بر همین مبنی است که اگر امر دایر گردد بین منافع فردی و اجتماعی، اولویت به منافع فردی داده می‌شود نه اجتماعی.

۵- اگززیستانسیالیسم: این مکتب هم يك مکتب مادی می‌باشد، منتها قداست و تکامل انسان را نسبت به قدرتش می‌سنجد. به عبارت دیگر انسان نه زاده طبیعت است و نه زاده خداوند، اما چون دارای نیرو و قدرت می‌باشد جگونگی‌اش را خودش می‌سازد. یعنی محقق ماهیت توسط خود انسان است، به عبارت دیگر این مکتب بزرگ‌ترین ارزش علمی و انسانی‌اش این است که بر خلاف مارکسیسم و ماتریالیسم و ناتوریالیسم انسان را آزاد اعلام می‌کند. مسوول خودش و سازنده و تربیت‌کننده ماهیتش، خودش را معرفی می‌کند، ولی از آنجائیکه در برابر انسان متعالی و هم چنین برای نجات انسان هیچ راهی و هیچ مسوولیتی و هیچ الگوی مطلقه‌ای که همه انسانها به آن ایمان داشته باشند و در برابر آن احساس مسوولیت جدی کنند ارائه نمی‌دهد مکتب ضعیفی است. که این مکتب بر مبنای عقائد، بدگر، و سارتر، و کی‌یرکگارد، استوار شده است.

۶- اپستودیسم: ازدیدگاه این مکتب، انسان "ممکن" است که در تحول و تکامل و حوادث متوالی قرن‌ها و عصرها یعنی در مسیر تاریخ، انسان می‌شود، پس اگر "من" مذهبی‌ام باین جهت است که تاریخم مذهبی بوده است و اگر مسلمانم به این دلیل است که مسلمانان، سرزمینم را فتح کرده‌اند، و این تاریخ است که دینی بنام اسلام برای من به ارمغان آورده است، پس "من" انسان عبارتم از هیچ چیز و در اختیار تاریخ و این تاریخ است که آن چنان می‌سازد که خود می‌خواهد، پس انسان عبارت است از دفتر سفیدی، که گذشته آن را نگاشته است.

۷- بیولوژیسم: بیو به معنی حیات و زندگی است، و بیولوژی، به معنی زیست‌شناسی و زندگی‌شناسی، که این

بنابراین، انسان هر چه را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد و انتخاب می‌کند و یا نمی‌کند، مثل صفات ذاتی يك شیء مادی، در انسان چیزی است، و این محیط ابزار کار و جبر تاریخ و اصالت‌های عوامل اجتماعی و یا عوامل طبیعی و جغرافیایی است که انسان را می‌سازد. و در نتیجه، انسان باز یچه بی‌اراده جبرهای بیرونی می‌باشد و فاقد مسوولیت و انسانیت، که فقط امتیاز و ارزشش به پول و سرمایه‌اش بستگی دارد، با این بیان انسان که پول و سرمایه داشته باشد می‌تواند در این عالم طبیعت زندگی کند و حق زندگی ثمره‌ی اقتصادش می‌باشد، و انسانهایی که این ویژگی را نداشته باشند حق زندگی در این عالم را ندارند.

۳- کاتولیسم: این مکتب نیز انسان را يك موجود محکم و متروک مادی می‌داند و معتقد به این است که انسان همان موجودی می‌باشد که خداوند آن را خلق کرده است، ولی به علت گناه که مرتکب شده است از بهشت طرد گردید. خداوند روحش را پس گرفته، و لذا انسان يك موجود مادی می‌باشد و بعد از ندامت و استغفار آدم و طلب توبه از پیشگاه خداوند، خداوند رحمان روحش را فقط در کالبد کشیشان و روحانیون دمید. اینجاست که کشیشان و روحانیون تنها خلیفه و نماینده‌ی خداوند در روی زمین‌اند که می‌توانند بقیه انسانهای گناهکار را ببخشند و یانبخشند، و پاداش و کیفر دهند و یا ندهند، به این باورند، که باید هفته‌ای يك بار تمامی پیروان این مکتب در حضور کشیشان و روحانیون شرف‌یاب شوند و با اقرار به گناه طلب عفو و بخشش نمایند و بر این مبنی است که بعضی از دختران بکر کاتولیسم خویش را وقف کلیسا و کشیشان و روحانیون می‌کردند که تاریخ روسپی‌ها از همین جا شروع می‌شود؛ به زعم اینکه این عمل ایشان يك نوع ایثارگری و فداکاری در راه خداوند می‌باشد.

۴- لیبرالیسم: این مکتبی می‌باشد که کار به اصالت انسان ندارد، و اما چون انسان موجودی است با اراده و قوه شناخت، لذا باید آزاد باشد. یعنی اصالت را به آزادی انسان می‌دهد پیروان این مکتب معتقدند که چون انسان دارای قوه مدرکه است باید او را به مذاهب و عقاید محدود نکرد و باید آزادی

مکتب معتقد است، انسان مجموعه جبری از عناصر تشکیل دهنده حیات و نتیجه‌ی فعل و انفعالات قوانین طبیعی می‌باشد، که عوامل و عناصر و قوانین حیاتی به عنوان تعیین کننده‌ی شخصیت انسانی است، به عبارت دیگر، انسان موجودی است مادی و طبیعی مثل باقی موجودات طبیعی. هیچ امتیازی بین این موجود طبیعی بنام انسان و موجودات دیگر طبیعی دیده نمی‌شود.

۸- اومانسیم: این مکتب یکی از قدیمی‌ترین مکتهای فلسفی بشر است، تاریخ پیدایش آن را از یونان می‌دانند، اومانسیم عبارت است از اصالت انسان در برابر اصالت طبیعت و اصالت خدا، بنابراین اومانسیم یک پایگاهی است میان خداپرستی و طبیعت پرستی و اعتقاد به اصالت ماده، که در این مکتب انسان نه ساخته‌ی دست خداوند و عقل کل عالم است و نه ساخته‌ی طبیعت کور و ناخودآگاه، بدین معنی خود انسان بودن ملک حق است، و خواسته‌های معمولی و عادی‌اش چه از بدنش و چه از روانش منشعب می‌شود، به مذهب و اخلاق کاری ندارد، چون اصل در این دیدگاه انسان است و هر چه جزء او فرع، این مکتب می‌گوید: باید ارزش‌های خارجی را بنام دین، خدا، طبیعت، حقیقت عامی، مصالح عقلی، دور بریزیم، چون این خود انسان و طرز ساختمان او است که مهم است، هم چنانکه انسان زیباترین و بی‌اندازه‌ترین ساختمان ارگانیک جهان است و از لحاظ روحی نیز طبیعت یا خدا، عالیترین ساختمان روانی را در او بوجود آورده است، بنابراین مهم‌ترین ملاک حق و باطل، نیک و بد، خیر و شر، اقتضای نیازها و رفتار تن و روان انسان است. لذا متدهای اخلاقی و تربیتی را از خارج نباید به این بدن و روان تحمیل کرد، چون انسان بهترین افراد موجود زنده و بهترین معجزه‌ی طبیعت است.

۹- سوسیولوژیسم: این مکتب معتقد است که انسان ساخته‌ی جامعه است، جامعه مزرعه‌ی با آب و هوایی است که در آن محصولی به نام من و فرد و انسان می‌روید، و طعم و رنگ و خاصیتش را نظام اجتماعی است که تعیین و تکمیل می‌کند. پس من آنم که جامعه‌ام می‌سازد و ساخته است. بطور

کلی این مکتب عبارت است از یک نوع تلقی از جامعه‌شناسی به عنوان علت تام برای انسان و اعتقاد به اینکه انسان آفریده‌ی بی‌اراده‌ی محیط اجتماعی است. مظهر این مکتب یا جامعه‌پرستی "دورکهم" است، او معتقد به این است که همه چیز ساخته جامعه است، حتی احساسات و غریزه جنسی زاییده ساختمان انسان نیست بخاطر این که باید تماس و ارتباط با دیگری وجود داشته باشد تا فکر جنسی هم وجود داشته باشد، پس مسلم مال جامعه است نه زاییده ساختمان انسان. ۱۰- مکتب اسلام: اما نظریه مکتب رهایی بخش اسلام با استناد به قرآن کریم و احادیث و روایات پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام و دیدگاهها و ایدئولوژی‌های اسلامی در رابطه با خلقت انسان چنین است، که انسان موجودی است که نه ساخته محیط، بلکه محیط ساخته او است و او از همه چیزها که همیشه انسانها را در خود می‌فشرد و قالبهای ماهیت‌ساز خود را بر آنها تحمیل می‌کرده است به نیروی علم و آگاهی و جامعه‌شناسی و خودآگاهی و قدرت ایمان رها شده است، از جبر طبیعت و وراثت و جبر تاریخ و جامعه و محیط به هدایت علم و تکنیک آزاد می‌شود. و او با نجات اخلاق از سنتهای موروثی و قومی و عادات اجتماعی که همه نسبی‌اند و زاده‌ی محیط و زمان و با کشف ارزشهای جاوید خدایی خلق خوی خدا را می‌گیرد و به اخلاق مطلق می‌رسد، چون تخلقوا باخلاق الله، او موجودی است ایده‌آل و امانت‌دار خدا. و خداوند او را بر انگاره‌ی خویش ساخته است و بر چهره خویش آفریده و خویشاوند خویشش ساخت و آگاهش کرد که اگر در پی من آیی تو را مثل خود کنم، چنان که پیامبر اسلام می‌فرماید: خلق الله آدم علی صوره الرحمن و یا خلق الله علی صورته و یا، لا تفعل الوجه فان الله خلق آدم علی صورته و ایضا می‌فرماید: اذا غرب احدکم فلیتجنب الوجه فان الله خلق آدم علی صورته. این تعبیری بود از رسول اکرم (ص) آن ناخدای کشتی رهایی بشریت، نسبت به انسان. آری، انسان در طبیعت جانشین خداست و خداگونه‌ای است در تبعید زمین و حاکم بر همه کائنات و مسجود همه فرشتگان، و او است که با دو سرمایه عشق و دانش، هستی‌اش را، چون راهی

فلسفه‌ی خلقت انسان

دومین مسئله که در رابطه با انسان مطرح می‌شود و باید روی آن بحث کرد، فلسفه خلقت انسان می‌باشد، در رابطه با این موضوع یعنی اینکه هدف از خلقت انسان در این عالم طبیعت چیست؟ می‌توان از دیدگاه‌های مختلف یعنی دیدگاه‌هایی که در طول تاریخ در مقابل هم مطرح بوده است، بررسی کرد، که این نظرات و دیدگاه‌ها را می‌توان تحت دو عنوان جمع‌آوری نمود.

اول: دیدگاه مادیون، از آنجائیکه مادیون خالق انسان را طبیعت می‌دانند و انسان را یک موجود مادی، تلقی میکنند معتقد به این هستند، که از خلقت انسان هیچگونه هدف معنوی در نظر گرفته نشده است، چون خالق انسان طبیعت است و طبیعت پدیده‌ای است بی‌شعور و پدیده‌ی بی‌شعور نمی‌تواند انسانی را خلق کند که در خلقت آن هدفی را در نظر گیرد، و از طرف دیگر خالق بی‌شعور نمی‌تواند موجودی را خلق کند که دارای شعور و فهم و اراده باشد که این بیان مادیون در حقیقت یک جواب نقضی است بر مبنای اعتقادی خودشان، یعنی اینکه پدیده‌ی ناقص که فاقد هرگونه شعور و فهم و اراده باشد بنام طبیعت، موجودی بنام انسان که همه چیز را داراست نمی‌تواند خلق کند. و ثانیاً، به این باورند که اگر هدفی از خلقت انسان در نظر گرفته شده باشد آن چیزهای است که نیازهای فطری و مادی و غریزی‌شان آن را می‌خواهد، یعنی خوراک، پوشاک، شهوات، خواب، این استدلال مادیون را علاوه بر جواب نقضی که خودشان داده‌اند می‌توان بگونه‌ای دیگر نقد کرد، و آن اینکه اگر راستی انسان موجودی است آفریده‌ی دامن طبیعت، باید تمام قوانین طبیعی را بعنوان تنها خالق در این جهان، قبول داشت، و یکی از آن قوانین طبیعی این است که گندم از گندم بروید جو زجو، به این معنی اگر انسانی که در عصر فعلی وجود دارد حتماً زاده‌ی انسان دیگری است و اگر از بدو خلقت در موجودات عالم، موجودی به نام انسان نمی‌بود چگونه موجودیت انسان امروزی را می‌توان توجیه کرد. پس نتیجه این می‌شود که انسان زاده‌ی طبیعت نیست، شاید پروریده‌ی دامن طبیعت باشد!

هموار در زیر پای اراده خداوند که بر او می‌گذرد، تا طرح نهایی خویش را از خلقت او با دست‌های او تحقق بخشیده می‌داند. بلی، انسان جان‌نشین خداست و لذا خداوند بزرگ به بنده‌گان آسمانی خویش می‌فرماید: "انی جاعل فی الارض خلیفه"، و اما اینکه موجود خدایی را با چه ساخته است و خمیر مایه آن چیست؟ ایضاً می‌فرماید: "انا خلقناکم من طین لاذب"، ۱۷، شما را از گل چسبیده آفریدیم و در جای دیگر می‌فرماید: "و هوالذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا" او است شما را از گل یعنی آب و خاک آفرید و سپس مهلتی ۳۲ مقرر کرد و نیز می‌فرماید: "انی خالق بشر من صلصال من حماء مسنون"، من بشری را از گل خشک که از لجن تیره رنگ ریخته شده است ۳۴ می‌آفرینم، و "نفعث فیہ من روحی"، آنگاه که او را ساخته و پرداخته‌ام، از روح خود در او دمیدم، و در پیش پای او سجده‌کنان بیفتید، و در جای دیگر می‌فرماید: "الذی احسن کل شیء خلقه و بده خلق الانسان من طین"، ۴۰، خداوندی که هر چیز را به نیکوترین صورت بیافرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد، سپس خلقت نسل او را به اساس آنچه از آب بی‌قدر جدا می‌شود قرار داده و سپس او را بیاراست و از روح خود در او دمید.

آری اسلام فاصله انسان را تا خدا، تا بی‌نهایت دور کرده است و فاصله خدا تا انسان را یکلی از میان برداشته است و او را تنها موجودی در خلقت معرفی می‌کند که دارای روح خداست و مسئول و امانت‌دار خدا و دارای خلق و خوئی خدائی. در نتیجه: در جواب، سؤال که انسان چیست؟ می‌توان گفت: موجودی است دو بعدی که فاصله این دو بعد از لجن تا روح خداست یعنی پست‌ترین چیز بنام لجن و متعالی‌ترین چیز بنام روح خدا، بگفته دکتر شریعتی: انسان این عاصی بر خداوند، که با دستی در دست شیطان و دست دیگر در دست حوا و کوله‌بار سنگین امانت به دوش، از بهشت بیدردی و برخورداری هبوط کرد، تنها، و در این جهان غریب، عاصی اما همواره در دغدغه بازگشت و اکنون آموخته است که چگونه از عبادت به نجات راه یابد. ۷.

است؛ البته این در صورتی درست است که هدف از انجام این اعمال تکاملی، در همه حال فقط خدا باشد نه غیر آن، بنابراین آن جنگ و پیکار را می توان جهاد گفت و عبادت، که فی سبیل الله باشد.

یک انسان بسوی کمال بی نهایت رشد می کند، که آیه "انالله وانا الیه راجعون" همین مطلب را بیان می کند، البته در این آیه نمی گوید که انسان در همین نوع عبادت است که به آن مرحله از تکامل می رسد که خود مظهر صفات خدایی می شود، که حدیث قدسی این مطلب را چنین بیان می کند که: عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی "اما عرفا و شعرا عبادت را طوری دیگر معنی و بررسی نموده اند، مثلا سعدی می فرماید: عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست اینان عبادت را فقط خدمت به خلق خدا تفسیر نموده اند، چون معتقد ندکه در قرآن آیاتی داریم که از مردم "ناس" خدا در نظر گرفته شده است. یعنی خدمت به خلق و مردم، خدمت به خداست و در خیلی از آیات دیده می شود که "الناس" و "الله" بکار برده شده است و هم چنین در آیه "ان تقرضوا الله قرضاً حسناً" روشن است که در این آیه مقصود از الله مردم می باشد بنا براین در مسایل اجتماعی یعنی در نظام جامعه نه در مسائل اعتقادی الناس و الله را بجای هم می توان بکار برد. و بر همین اساس وقتی که می گوید، الحکم لله و المال لله و یکون الدین کله لله، باید چنین تفسیر کرد که حکومت از مردم است نه از آنها که خود را نماینده و پسر و یا یکی از خویشان نزدیک خدا معرفی می کنند. و سرمایه از آن مردم است نه از قارون ها، و دین تمامی اش از آن مردم است نه در انحصار دستگاه یا اشخاص مخصوصی بنام روحانی و سادات، کلیسا و مجتهدین.

و بر همین مبنا است و وقتی که معاویه می گوید: المال لله، ابوذر به او اعتراض می کند و میفرماید: معاویه! این را می گویی تا بگویی من هم نماینده خدا هستم پس مال هم مال من است؟ نه بگو المال للناس و الناس مسلطون علی اموالهم و لذات است وقتی که می گوید الناس عیال الله، یعنی تنها مردم نماینده

دوم: دیدگاه الهیون: مفسرین آیات قرآنی و فیلسوف های اسلامی با استفاده از آیات و روایات، چهار چیز را فلسفه ی خلقت انسان قلم داد نموده اند:

اول - عبادت:

خداوند در قرآن عظیم در دو جای از آیات آن هدف از خلقت انسان را عبادت، می داند، اول در سوره ی ذاریات آیه ۵۵ "و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون" (۱) دوم در سوره ی یس آیه ۶۰، "و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم" باید توجه داشت به اینکه ما از معنای متداول در عبادت، نماز و روزه و کلاً فروع دین را می فهمیم، در حالیکه عبادت معانی وسیع تر از آن را که ما تصور می کنیم دارد، از نظر اسلام نماز خواندن و مسجد رفتن و روزه گرفتن، عبادت است اما منحصر به آن نیست و نمی باشد، بلکه عبادت معانی گسترده ای دارد، که از محراب مسجد گرفته تا اتاق نمناک مدرسه و میز دانشگاه و میدان مبارزه و پیکار و شرف یاب شدن در حضور استاد و معلم و... همه را در بر می گیرد، حتی اطاعت کردن از کسی و از هوای نفسانی عبادت اوست، چنانچه قرآن می فرماید: "و من الناس من كان الهه هوا"، و ثانیاً، از متون اسلامی استفاده می شود که کار کردن، تفکر و اندیشیدن و علم آموختن و نیایش کردن همه عبادت است و از طرف دیگر هر يك از این موارد مذکور در تکامل انسان هم نقش اساسی دارد، از نظر اسلام این موارد بر رسی این است که انسان رشد کند و اگر فردی کار می کند و تولید، هدفش فقط اقتصاد نیست و نباید باشد بلکه آن وسیله است برای رشد و تکامل انسان، به عبارت دیگر، کار و فعالیت جسمی برای این نیست که کارگر فقط نیازهای مادیش را برآورده کند، بلکه کار در واقع رشد و تحرك و تکامل اوست، بنا به فرموده ی حضرت علی (ع) آن یگانه کارگر مخلص که می فرماید: "ولو فردی مخارج خود را داشته باشد باز هم باید کار کند زیرا کار برای رشد و تعالی روحی انسان است."

در نتیجه، هدف از خلقت انسان را می توان در يك جمله خلاصه کرد: عبادت یعنی پرستش و توجه به کمال مطلق و دنیای غیر قابل انقراض و توجه بسوی يك جهان وسیع و يك عقل کل و موجود نامتناهی که انسان بسوی آن در حال حرکت

چه خوب بود که همه بشریت به این حقیق ایمان و یقین می داشت تا این همه ظلم و بی عدالتی ها به جامعه بی پناه و مستضعف نمی شد .

چهارم خلافت الهی :

انسان خلق شده تا جانشین و نماینده خداوند در روی زمین باشد . عده ای هم فلسفه خلقت انسان را چنین استدلال نموده اند که عده ای از محققین این را می گویند اومانیسیم اسلامی ، یعنی انسان می تواند مانند خدا دارای اراده مستقل از تمام قوانین طبیعت باشد بر خلاف سایر حیوانات که تابع جبر طبیعت اند و تنها موجودی که میتواند خویش را از جبر محیط و جهان آزاد کند انسان است و این دال بر قدرت و اراده انسان میکند ، البته باید تذکره که خلیفه الله شدن ، تنها در اراده نیست ، بنا براین انسان میتواند در همه ابعادش همانند خدا شود یعنی مطلق شود و بزرگ تر از جهان .

" و اما روایات و احادیث "

روایات و احادیث ، فلسفه خلقت را معرفت خداوند قلمداد نموده اند و به این باورند که خداوند بشر را خلق نموده است تا خالق شان را بشناسند و بعد از شناخت عبادتش کنند ، یعنی اول شناخت و معرفت دوم عبادت ، این والاترین فلسفه است که تا کنون برای خلقت انسان بیان شده است ، چون عبادت و پرستش ، بدون شناخت حتی به اندازه ورزش صبح گاهی ارزش ندارد ، لذاست که رسول خدا (ص) می فرماید : آن نماز و عبادتی که چون پدر و مادرم نماز می خواند من هم نماز می گزارم و چون پدر و مادرم مسلمان هستند من هم دین اسلام را می پذیرم که بهترین نمونه و سبیل این موضوع ایمان آوردن حضرت علی (ع) است به دین رسول اکرم (ص) آن هم به آن سن سال کوچک اش ، پس چه بهتر و سازنده تر بود ، که در دانشگاه ها و حوزه های علمیه اول مسئله شناخت و معرفت مطرح میشد و بعد مسئله عبادت ، که متأسفانه مسئله بالعکس صورت می گیرد ، البته در قرآن نیز آیه به این مضمون داریم که هدف از خلقت زمین و آسمان را ، آگاهی از قدرت الهی ، می داند ، مثلاً در سوره ی طلاق آیه ۱۱ چنین می فرماید :

" الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن پتنتل الامر

خداوند و خانواده خداست .

و اما ادبا و عده ای از فلاسفه عبادت را طوری دیگر تعبیر می نمایند ، و چنین استدلال می کنند که واژه عبادت یک واژه عربی است و عرب ، عبادت را راه صاف و بدون عیب و سنگ و سدی استعمال می کنند و می گویند عبد الطریق یعنی راه راست و بدون عیب ، و براین مینا انسان خلق شده است تا بر مشیت و خواست و تقدیرات الهی رام باشد و مطیع ، بنا بر تعریف و تعبیر دکتر شریعتی : خداوند انسان را خلق فرمود تا چون دریای رام و بی تلاطم و خروش باشد در زیر سینه کشتی مشیت الهی .

دوم آزمایش و امتحان :

عده ای دیگر از مفسرین و علمای اسلامی هدف از خلقت انسان را " آزمایش و امتحان میدانند و اینکه خداوند بزرگ بشریت را خلق نموده و " سخر لکم ما فی السموات و الارض " تا امتحان و آزمایش شود که چه کسانی شاکر و مطیع اند آیاتی بر این مضمون دیده می شود مثلاً در سوره هود آیه ۶ می فرماید :

و هو الذی خلق السموات و الارض " تا اینجا می رسد که " لیلو کم ایکم احسن عملا " و در سوره ملک آیه ۱ می فرماید :

" الذی خلق الموت و الحیات لیلو لکم ایکم احسن عملا "

و نیز در سوره کهف آیه ۶ می فرماید : " انا جعلنا ما علی الارض زینه لها لنبلو هم ایهم احسن عملا " از آیات استفاده می شود فلسف خلقت انسان آزمایش و امتحان اوست .

سوم پاداش دادن :

" لتجزی کل نفس بما کسبت " عده ای هم چنین فلسفه خلقت را استدلال میکنند مه خداوند بشریت را خلق نموده اند تا هر کسی را بر مبنای اعمال و کردارشان جزا دهند که در سوره جاثیه آیه ۲۱ می فرماید : " و خلق الله السموات و الارض بالحق و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون " از این استدلال و برداشت چنین نتیجه گرفته می شود که جهان هستی برای بشریت همچون زمین قابل زرعی است برای دهقانان ، آماده روئیدن هر نوع محصولی ، منتها محصول و نتیجه زحمات شان را در فصل دیگر بنام دنیاوی آخرت می توان برداشت و استفاده کرد .

درك حقيقت را بر آحاد بشر فرض و واجب دانسته، كه در اين زمينه آيات و روايات زيادى داريم كه تاكيد كننده ي بشر است به سوى تحصيل علم و آگاهي، چون بشريت اگر آگاهي از خويش، محيط و خدايش، نداشته باشد در سردرگمي به سر مي برد و كم كم به پوچي مي رسند، چنانچه بعضي از فلاسفه چنين مكتهبي دارند، بنام "اپورچنيسم يعني پوچ گرائي، و پيروان اين مكتب بر اين باورند، كه وجود بشريت در اين عالم زيادي است و در خلقت انسان هيچ هدفی در نظر گرفته نشده و دنيا زنداني است برای بشریت، لذا انسان ایده آل آنست كه هر چه زودتر خويش را از اين زندان ناخواسته، نجات دهد، حتي با خودكشي و قتل نفس، كه اين نوع ديدگاه و عقیده، ثمره ي جهل و ناداني و عدم درك فلسفه خلقت انسان، مي باشد. بر اين مبني است كه مكتب رهائي بخش اسلام براي بهتر زيستن بشريت در عالم طبيعت، آگاهي و شناخت و معرفت از جهان و خودش و خالقش را فرض دانسته، تا انسان اين واقعيّت را درك نمايد كه وجودش اضافي نيست و براي هيچ و پوچ به وجود نيامده، بلكه اشرف مخلوقات مي باشد كه خداوند او را خليفه ي خويش در اين جهان معرفي نموده است، و هم چنين درك واقعيّتها فرض ديگري است كه اگر فردي واقعيّت عيني محيط و جامعه اش را درك نكند، زندگي و زيست معنابي نخواهد داشت چون درك واقعيّتها و هماهنگي با واقعيّتها است كه انسان را به حقيقت مي رساند، و حقيقت آن چيزي است كه انسان براي درك آن خلق شده است. به عبارت ديگر درك و پذيرفتن واقعيّتها مقدمه است براي درك حقيقت و درك حقيقت مقدمه است براي رسيدن به حق و با او همنا شدن كه همه چيز بستگي به او دارد، كه بي شك اين نهايت عروج و ترقی و تكامل انسان است بنا بفرموده حديث قدسي: عبدی اطعني حتى اجعلك مثلي.

دوم: انسان فطرتا خداشناس مي باشد، اين از مسلمات است كه اگر عوامل ديگر انسان را منحرف نكند، او خداشناس و الهي خواهد بود، چنانچه خداوند بزرگ در قرآن كريم سوره ي اعراف آيه ۱۷۲ مي فرمايد: "روي خود را به سوى دين خدا نگهدار همان دين كه سرشت خدائي است و خداوند همه ي

بينهن لتعلموا ان الله على كل شي قدير و ان الله قد احاطه بكل شي علما"

و عرفا نيز معتقدند اول شناخت، بعد عبادت، چنانچه از ابوبكر شبلي نقل است: كه وقتی او راديدند پاره ي آتش بر كف نهاده و مي دود گفتند: تاكجا؟ گفت: مي روم تا آتش در كعبه زم تا خلق به خدای كعبه پردازند، و روزي ديگر چوبي بدست داشت و هر دو سر آن آتش در گرفته، گفتند: چه خواهي كرد؟ گفت: مي روم تا به يك سر اين، دوزخ را بسوزم و با يك سر بهشت را، تا خلق از براي خدا پديد آيند، و تنها خدا را لايق عبادت و پرستش دانند. و اين حادثه دال بر اين است كه مردم و اكثر جامعه بشري بجای اينكه اول خداوند بزرگ را بشناسند، او را كوركورانه پرستش مي كنند، كه اين خلاف حقيقت است چون حق آن است كه در ابتدا بايد خدا را شناخت و بعد به عبادت آن پرداخت.

"خصلتهای انسانی"

سومين مسئله كه در رابطه با انسان مطرح مي شود، خصلت های انسانی مي باشد، به اين بيان وقتي كه برای جامعه بشري، ثابت شد، كه انسان اشرف و اكمل مخلوقات است، بايد دانست، اين انسان كذاني، داراي چه خصلتهای مي باشد كه خداوند آنقدر بر او ارج نهاده، با برداشت و استنباط از آيات قرآني و احاديث و روايات و روانشناسي، انسان موجودي است، كه هم داراي خصلتهای خوب و پسنديده مي باشد و هم خصلتهای بد و متفور، چون از فطرت انسانی است كه، گاهي در مسير واقعي و حقيقي در حركت هستند و به سوي كمال به پيش مي رود و گاهي است كه زمام اختيارش را به دست غرائز و خصلتهای شيطاني قرار مي دهد و به دنبال خواسته های نامقدسش گام برمي دارد، كه در اين صورت، چون راه انحراف را در پيش گرفته و به سوي جنبه لجنی خويش متمايل مي شود، در نتيجه به لجن سقوط مي كند و به پستي و پوكي و پليدي كشيده مي شود.

خصلتهای خوب و پسندیده عبارتند از:

اول - قدرت تحصيل علم و درك واقعيّتها، دين مقدس اسلام تاكيد زياد روي اين مسئله دارد، حتي تحصيل علم و

اجتماعی و حتی خانوادگی خویش انسانهای ممنوعش را جذب کند و مخالفین را دفع.

خدمت و همکاری: این دومین اصلی است که قوهی جاذبه و دافعه بر آن استوار می باشد. چون انسان فطرتاً موجود اجتماعی می باشد و این باعث می شود که با هموعانشان همکاری باشد و این همکاری است که جاذبه را بوجود می آورد و قتی که جاذبه تحقق یافت لامحاله دافعه ها وجود پیدا می کند، چون جامعه از انسانهای متفاوت تشکیل شده است، به عبارت واضح تر یکی از رسالت های خدائی برای انسان و جوامع بشری همکاری و خدمت و مسئولیت اجتماعی می باشد. به بیان کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت، که جهاد و انقلاب و ایثار و از خودگذشتگی از همین مقوله می باشد.

جمال و زیبایی: این سومین اصلی است که به وجود آورنده جاذبه و دافعه می باشد، به این بیان که جمال و زیبایی و کشش انسان به سوی زیبایی ها یکی از ابعاد معنوی و فطری انسان می باشد، البته زیبایی ها نسبت به عقائد و مکتب ها فرق می کند، که منظور در این کتیبه زیبایی از نظر مکتب اسلام می باشد.

تقدس و پرستش: این چهارمین اصل است برای جاذبه و دافعه بی شک پرستش یکی از تجلیات روحی انسان می باشد، و حتی در آنانکه معتقد به خداوند واحد نیستند، روحیه پرستش و تقدس دیده می شود و پایبند به آن می باشند، به عبارت دیگر نیایش تنها چیزی است که انسان با آن می تواند روح و نفسش را صیقل دهد و با آن احساس آرامش کند و تنها وسیله ای است برای کسب نیازمندیهای ما و خود تجلی یک عشق است، لذاست که دکتر شریعتی می نویسد: فقدان نیایش در میان ملتی برابر است با سقوط قطعی آن ملت.

اما خصلت های بد انسانی

اول: ستمگری، ظلم و تجاوز و سلطه طلبی یکی از عواملی می باشد که بشریت را از راه اصلی و فطری اش باز می دارد و لذاست که خداوند هم این تذکر را به بشریت داده است. سوره ی احزاب آیه ۷۲ می فرماید "انه کان ظلوما جهولا". انسان یک موجود ظالم و جاهل است، البته این در صورتی است که انسان آن باید ها و نبایدهای اسلامی و انسانی را که خداوند

مردم را بر آن سرشته است. "بنابر این انسان فطرتاً خداشناس می باشد و هرگونه کژی و انحراف در اثر عوامل دیگر است که عارض انسان می شود.

سوم: انسان موجودی است اخلاقی و دارای وجدان، که این سومین خصلت خوب انسان می باشد، یعنی انسان موجودی است که پایبند به مسائل اخلاقی می باشد، که به حکم وجدانش خوبی ها و بدیها را تمیز می دهد و فطرتاً به سوی خوبی ها کشانده می شود و خود و خانواده و جامعه ی خویش را ملزم به افعال و کردار نیک می کند و خداوند بزرگ هم در این امر مهم بشریت را کمک و رهنمائی نموده است، به عبارت دیگر یکی از وظایف و مسئولیتهای پیامبران الهی این بوده است، که اخلاق، که در حقیقت همان آئین و دین انسان می باشد، کامل کنند، لذاست، که پیامبر بزرگ اسلام (ص) فرموده اند: "انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق"، البته غیر از مکتب اسلام، مکاتب مادی هم معتقد به اخلاق هستند، ولی اخلاق را یک پدیده عارضی و نسبی و اعتباری فرض کرده اند ولی مکتب اسلام اخلاق را به عنوان یک مقوله فطری می نگرد و بررسی می کند، که در این رابطه قرآن کریم در سوره ی الشمس آیه ۶ می فرماید: "و نفس و ماسواها، فالهمها فجورها و تقویها، قد افلح من زکها" قسم به نفس و اعتدال آن که خوبیها را الهام می دهد، که مفسرین نفس را وجدان بیدار می دانند.

چهارم: انسان تنها موجودی است که دارای قوهی دافعه و جاذبه می باشد، انسان های خوب سیرت جذب کننده ی انسانهای خوب هستند و انسانهای بد، جذب کننده ی انسانهای بد، به عبارت دیگر از جمله چیزهای که علت تمیز و فرق گذاشتن بین انسان و سایر حیوانات می گردد قوهی جاذبه و دافعه می باشد، و اگر انسانی این ویژگی را نداشته باشد، از جرگه ای انسانیت خارج است، و اما از آنجائیکه هر چیز بر مبنایی استوار است، قوهی جاذبه و دافعه هم اصول و مبنایی دارد که به قرار ذیل می باشد:

علم و دانائی: یعنی در گزینه انسان حقیقت جوئی و آگاه شدن وجود دارد، لذاست که نفس دانائی و آگاهی برای انسان لذت بخش می باشد و این باعث می شود که انسان در محیط

بنجم: انسان موجودی است تنگ نظر، که این خصلت بد، نه تنها انسان را از ترقی و تکامل و پیشرفت باز می‌دارد، بلکه مرضی است روانی که جسم و روان انسان را از بین می‌برد. و در تاریخ دیده شده انسانهایی که بخاطر تنگ نظری و حسادت دست به قتل خودش زده تا قاتل، رقیبش قلمداد گردد، و این نهایت پستی و رذالت انسان را می‌رساند، جای تعجب اینجاست که این خاصیت معمولاً در افرادی دیده می‌شود که اکثراً اهل علم هستند و از آن گذشته از عواقب دنیوی و اخروی آن نیز مطلع می‌باشند لذاست که قرآن کریم می‌فرماید: "وكان الانسان فتورا" انسان موجودی است بسیار تنگ چشم و بخیل که بی شک حسادت نیز از همین مقوله می‌باشد که عامل بسیار موثر در تباهی دین و دنیای انسان است.

ششم: انسان موجودی است مجادله گر، که این نیز از خصلت‌های بد انسان محسوب می‌شود، و عامل خیلی از بدبختی‌های جوامع بشری می‌باشد چنانچه خداوند هم فرموده: "وكان الانسان اكثر شبي جدلا".

هفتم: انسان موجودی است حریص، که هیچ وقت قانع نمی‌شود، که عدم قناعت آثار خیلی بد و نافرجام فردی و اجتماعی بدنبال دارد که ربا، دزدی، دروغ، در روند جمع‌آوری مادیات از همین مقوله می‌باشد، و خیلی از نابسامانیهای اجتماعی و خانوادگی نشات گرفته از عدم قناعت و حریص بودن انسان است که قرآن عظیم در این زمینه در سوره‌ی معارج آیه‌های ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ چنین اشاره دارد: "ان الانسان خلق هلوعا، اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخير متوعا." یعنی انسان حریص آفریده شده است اگر بدی به او برسد جزع کننده است و اگر نعمت به او برسد بخل کننده است که از این آیه چنین استفاده می‌شود که حرص و بخل فطری است ولی در قبالش خداوند استعدادهای مثبت دیگر به انسان عنایت نموده‌اند که با تمسک به آن استعدادها می‌توان فطریات منفی را از بین برد. این بود گوشه‌ای از خصلت‌های پسندیده و زشت انسانی از نظر اسلام، همانطوریکه در خلقت انسان می‌باشد که انسان موجودی است دو بعدی، روح و لجن. با در نظر گرفتن این دو بعد به این نتیجه می‌رسیم که انسان موجودی است در میان

فرازه انسان قرار داده است نادیده بگیرد.

دوم: ناسپاسی، این عامل دیگری می‌باشد که انسان را از راه اصلی و خدایی‌اش باز می‌دارد و این سد بزرگی است علیه تکامل و رشد جنبه‌ی الهی و ملکوتی انسان که خداوند کریم در قرآن عظیم بیان فرموده است: "و هوالذی احياکم ثم يمیتکم ثم یحییکم ان الانسان لکفوراً" انسان موجودی است که خداوند بزرگ آن را خلق نموده و سپس می‌میراند و زنده می‌کند، به تحقیق که انسان موجودی ناسپاس است.

سوم: طغیانگری، انسان موجودی است طغیانگر، و در طول تاریخ انسانهایی وجود داشته‌اند که علیه خدا و نماینده‌ی خدا که "خلق خدا" باشد شوریده‌اند و سر تسلیم فرو نیاورده‌اند، چون طغیانگری از خصلت‌هایی است که فطری بودن آن ثابت شده است، خصوصاً مواقعی که احساس بی‌نیازی از غیر می‌کند، لذاست که قرآن کریم هم در این زمینه می‌فرماید: "کلا ان الانسان لیطغی ان رءاه استغنی" انسان موجودی است طغیانگر آن هم زمانی که خودش را بی‌نیاز از غیر بداند، که تاریخ در این مورد نمونه‌های زیادی بازگو می‌کند، از فروعون و قارون گرفته تا معاویه و یزید، و پیروان این ایدئولوگ‌های کاذب در عصر فعلی که این خصلت را می‌توان گفت یکی از آثار جهل و نادانی است.

چهارم: عجول بودن، انسان موجودی است عجول، وقتی که سرگذشت انسانهای شرور و بی‌شخصیت را و آنانکه در جوامع بشری شرارت پیشه بوده‌اند مطالعه می‌کنیم خواهیم فهمید که اکثر کارها و اعمال ناپسندشان از عجول بودن آنان سرچشمه می‌گیرد، حتی خیلی از درگیریها و جنگهای خانمانسوز داخلی و اجتماعی از تصمیمات نسنجیده و بدون اینکه پیرامون آن اعمال فکری شده باشد نشات گرفته، این بر می‌گردد به همان مقوله‌ی عجول بودن انسان، که فطری است، چون خواستن اعمال خیر و شر و توانایی نسبت به آن اعمال از فطریات انسان می‌باشد چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: "و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا" سوره اسرا/۱۱ یعنی انسان درخواست می‌کند شر را مثل درخواست کردنش خیر را، و بود انسان شتاب کننده.

نمی تواند سرنوشت انسان را عوض کند، چون انسان موجودی است مردود و متروک و در این عالم طبیعت زندانی شده و هیچ آینده روشن برای این موجود به زنجیر کشیده‌ی طبیعت وجود ندارد و فقط يك چیز این موجود منقور را می تواند از این زندان رنج آور نجات دهد، و آن از بین بردن خویش است، یعنی خود را به دار آویختن و خود را از بین بردن که با این بینش و طرز فکر اپرچونیسم بوجود آمد. یعنی پوچ گرایی و مایوس و ناامید بودن، انسان را در بند دیدن و معتقد به عدم تکامل بشریت. ۱۷.

دوم: دیدگاه اکثر شرقی ها، چنین می اندیشند، انسان نباید به طبیعت خود بدبین بوده و نه از آینده‌ی خویش مایوس. چون انسان همواره در حال تکامل و پیشرفت و ترقی مادی می باشد، آنهم به تکامل، چون تکامل نسبت به خود افراد يك امر اعتباری و طفیلی تکامل ابزار و تولید می باشد، یعنی هر مرحله از تکامل ابزار و تولید، اخلاق خاص خودش را اقتضا می کند و بر مبنای آن تکامل ابزار و تولید است که باید انسان هم تکامل یابد، به بیان دیگر انسانیت هیچ تکاملی ندارد بلکه این ابزار تولید است که تکامل پیدا می کند ولی غافل از اینکه تکامل ابزار تولید، به دست همین انسان است، انسانی که شما مارکسیست ها آن را يك موجود بی تحرک می دانید، بلی، به نظر مارکسیستها تنها سدی که جلوی پیشرفت و تکامل مادی انسان را می گیرد، مذهب است و دین. به عبارت دیگر از روزیکه مالکیت اشتراکی به مالکیت فردی تبدیل شده، بشر هم به سوی نابودی کشانده شد، لذا بشر برای تکامل خویش، اولین کاری که باید بکند، این است که دین و مذهب و بایدها و نبایدها را از بین ببرد که هیچ گونه سود مادی ندارد و باعث عدم رشد و تکامل بشریت می شود. این نوع بینش و طرز فکر را مکتب مارکسیسم می گویند.

سوم: دیدگاه تعداد محدودی از دانشمندان غربی این است: که انسان در ابتدای خلقت به این شکل نبوده و در اثر تغییرات و دگرگونی که در او پدید آمده است به این صورت رسیده است، یعنی انسان تکامل یافته از سائر حیوانات می باشد، مثلا داروین نظرش این است که انسان تکامل یافته از میمون است

دو راه بی نهایت که باید تصمیم بگیرد و اگر تسلیم بعد مادی گردد بسوی پلیدی ها و لجن سقوط می کند که نمی توان برای آن حدی قائل شد یعنی روز به روز و لحظه به لحظه بسوی پوچی و بدی و رذالت پیش می رود تا اسفل السافلین یعنی پایین ترین مراحل رذالت و مظهر پستی ها و بدی ها، و اما اگر انسان از بعد معنوی و روحی خود پیروی کند بسوی يك بی نهایت رشد می کند و زیبایی اش آنقدر از لحاظ روحی تکامل پیدا می کند که مظهر صفات خدایی می گردد، و اگر در تاریخ جریان مستکبر و مستضعف بوجود می آید از همین خصلتهاست مثلا وقتی که تسلیم خصلت تنگ نظری و بخل می شود و به چنگال این دو دیوید سیرت فطری قرار می گیرد همه چیز را به خودش اختصاص می دهد، و دست به غارت می زند، جنایت می کند و استثمار، در اثر این عمل ناپسند و نابخردانه عده ای دیگر ناتوان و تضعیف می شوند. اما وقتی که دارای قدرت شد و خود را از دیگران بی نیاز دید و این انسان معمولی دیروز و مستبد امروز که همه چیزش شده پول و سرمایه و مادیات، آن وقت است که دست به طغیان می زند، طغیان علیه خداوند، آن خالق لایزال و بی همتا، و علیه طبیعت، آن نعمت بزرگ که باید در خدمت همه انسانها باشد و علیه سنت های تاریخی و مذهبی و اعتقادی و علیه جوامع بشری که نمایندگان خداوند در روی زمین اند و علیه خیلی از بایدهای دیگر.

تکامل

چهارمین مسئله که در رابطه با انسان مطرح می شود، مسئله تکامل می باشد، یعنی کامل شدن انسان، که در این رابطه دیدگاههای مختلفی وجود دارد، که بنده تمام این نظرات را به چهار دسته تقسیم بندی نموده ام.

دیدگاه اول: اکثر غربی ها، قائل به این هستند که آدم را خداوند از گل آفریده و این صورت که الان است بوده و هیچ گونه تغییر و تحولی در او بوجود نیامده است، و بعد همسرش را آفرید و سپس در اثر زادن و ولد، نسلش زیاد شد، و لذا تمدن و فرهنگ ماهیت و طبیعت انسان را تغییر نداده و هیچ چیزی

آنها را خلق می‌کند، مثلا عدل و ظلم در ذات خود مساوی است و هیچ تفاوتی میان عدل و ظلم نیست ولی انسان مجبور است که به عدل ارزش دهد آنگاه عدل با ظلم فرق می‌کند. غافل از آنکه انسان توانایی آن را ندارد که به چیزی که واقعیت‌پذیر نیست واقعیت بدهد، لذا اگر ما بنا بر مبنای این مکتب، اصالت‌های انسانی را امور آفریدنی بدانیم مثل این است که انسان هدفی ندارد، چیزی برای خودش اعتبار می‌کند که هدف شود، درست کار بت پرستان عرب، قبل از ظهور اسلام که می‌آمدند بتی را می‌کردند بعد همان را پرستش می‌کردند تا انسان، خدایی داشته باشد که این عملی است پوچ و مضحک.

پنجم: دیدگاه مکتب اسلام - قبل از آنکه انواع و اقسام مراحل تکامل را از دیدگاه کاملترین مکتب بشریت، یعنی اسلام بررسی نمایم؛ بهتر خواهد بود در قدم اول اصل تکامل را از دیدگاه قرآن عظیم بررسی نماییم که قرآن کریم در سوره مومنون آیات ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ مراحل خلقت انسان را بیان می‌کند، می‌فهماند که از بدو خلقت و آفرینش، انسان مرحله‌ای را طی می‌کند، تا بشود یک انسان تمام، که این موجود تام باید در مرور زمان در راستای کامل شدن بکوشد، چون استعدادهای تکاملی در کالبد انسان نهفته است. به گفته نیچه: اگر نوزادی از مادر، فلج متولد شود و در مسابقه دو قهرمان نگردد، خودش مقصراست نه خالقش. لذاست که قرآن در آیات مذکور مراحل خلقت انسان را چنین بیان می‌کند: و همانا آدمی را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه گردانیده و در جای استوار قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه و علقه را پاره گوشت و آن گوشت را استخوان و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم، و پیکر را کامل کردیم پس از آن به دمیدن روح پاک، مجرد خلقتی دیگر انشاء نمودیم. آفرین بر قدرت کامل‌ترین و بهترین آفریننده. می‌بینیم که خداوند بزرگ با وضوح تمام مراحل تکامل خلقت انسان را بیان می‌کند و می‌فرماید انسان موجودی است که همیشه باید در حال تکامل باشد بنا به فرموده حضرت امام صادق (ع) آن یگانه ابر مرد تکامل یافته، اگر فردی دو روزش یکسان باشد یعنی روز دومش از روز اول بهتر نباشد

و در این زمینه دلیلی هم نیاورده است و بعد از داروین دانشمندان دیگر چنین تحلیل کرده‌اند، وقتیکه انسان تکامل یافته از میمون باشد، خداوندی هم نیست، در حالیکه داروین چنین نگفته است و ثابا اعتقاد به عدم تکامل هیچ گونه منافات با وجود خداوند ندارد.

چهارم: دیدگاهی است که بر مبنای فکری فیلسوف معروف دانمارکی بنام "کی‌یرکگارد" می‌باشد، یعنی اولین کسی که مکتب آگزیستانسیالیسم را که یکی از اساسی‌ترین جریانات فکری است پایه‌گذاری کرده است، البته باید تذکر داد که این مکتب هم عصر مارکسیسم می‌باشد که بعد از جنگ بین‌المللی قدرت عمومی پیدا کرد و به عنوان شاخصه‌ی فکری قرن بیستم معرفی شد و در دنیا به عنوان ایدئولوژی بعد از مارکسیسم مطرح شده است، که این مکتب در رابطه با تکامل انسان، یک مراحل سه‌گانه را ارائه می‌دهد و معتقد به این است که انسان اول در یک مرحله‌ی "خوشایندی" است که ادنی مراحل خاصیت بشری می‌باشد، یعنی ملاک حرکت و فلسفه‌ی زیستن بشریت در این مرحله، چیزهای می‌باشد که لذت بخش باشد و خوشایند، که این مرحله مربوط می‌شود به خواسته‌های نفسی و شهوانی، و بعد از این مرحله به مرحله‌ی بالاتر می‌رسد یعنی مرحله‌ی "خلق و خویی" و مسائل اخلاقی و سنتهای اخلاقی و بومی که این مرحله نسبت به مرحله اول آگاهانه‌تر است و در این مرحله است که در روند زندگی بشریت باید‌ها و نباید‌ها مطرح می‌شود، بعد مرحله سوم است که عالی‌ترین و کامل‌ترین مرحله‌ی "خودآگاهی" انسان است، بنام "دین" که در این مرحله است که انسان کامل می‌شود و با آن قدرت جسمی و روحی که دارد نسبت به مسایل اجتماعی، نظامی، سیاسی و اقتصادی والاترین و کاملترین موضع را که بر مبنای دینی استوار می‌باشد انتخاب می‌کند.

انسان مجبور است که این سه مرحله را طی کند، یعنی در مرحله اول انسان مجبور است که دنبال آنچه که در عمق وجدان خودش آن را خیر می‌داند و لذت بخش و خوشایند است برود، و در مرحله دوم ایضا مجبور است که ارزشهای اخلاقی را خلق کند، چون ارزشها اموری هستند که انسان

بشر از ابتدای خلقت در هر عصری که زندگی می نمود و در جامعه که رشد می کرد بخاطر عدم وسائل نقلیه از قبیل: اسب، ماشین، هواپیما، کشتی و غیره از اطرافش باخبر نبودند، لذا هیچ گونه تغییر و تحول و تکامل اجتماعی وجود نداشته و اما بعد که دسترسی پیدا می کند به وسایل نقلیه آنهم در حد پایین از قبیل رام کردن اسب و یا الاغ کم کم به این مساله پی می برد که موجودات دیگری هم غیر از ما وجود دارند، لذا با ارتباطهای اجتماعی کم کم فرهنگ و تمدنشان عوض می شد، یعنی رشد می نمود تا عصر فعلی که انسان با درست نمودن هواپیما و قطار و غیره از تمام جوامع جهانی اطلاعات، حاصل می کند و همیشه سعی بر این دارد که طبق والاترین و کاملترین جامعه و تمدن بشری که در جهان است زیست کند، و حتی به حدی پیشرفت نمود که از اوضاع سایر کرات و سیاره های جهانی اطلاع حاصل نموده است.

موانع تکامل

از آنجائیکه هر چیزی دارای موانع می باشد، تکامل نیز دارای موانعی است، که آن موانع باعث می شود، انسان و جوامع انسانی از تکامل و پیشرفت و رسیدن به اهداف والای انسانی باز ماند و به آن اهدافی که باید برسد نرسد، که دانشمندان و محققین و انسان شناسان بعد از سالها تحقیق و تکاپو پیرامون موانع تکامل انسان، به اینجا رسیده اند، که هشت چیز و یا هشت اصل، می تواند انسان و جوامع بشری را از تکامل باز دارد، که به ترتیب این موانع هشت گانه شرح داده می شود:

- ۱- اول: خودباختگی؛ یعنی از خود بی خود شدن و یا از خود بیگانه شدن، که منظور از خود در اینجا همان خود اصیل که عقل می باشد هست، نه خود طفیلی که اراده های نفسانی، حیوانی و شهوانی است. چون ما دو نوع "خود" داریم:
- ۱- خود اصیل که عقل و اراده های اخلاقی می باشد.
- ۲- خود طفیلی که شهوات و جنبه های مادی انسان است. بنابراین وقتیکه انسان بی خود می شود یعنی از خود اصیل به خود طفیلی می گراید، و خود اصیل را فراموش می کند، در اینجا است که میلهای حیوانی پیروزند و حکومت مطلقه با آنهاست و روی عقل و اراده و فطرت انسانی پوشیده می ماند،

آن فرد زیان دیده است.

و بر مبنای همین تکامل مراحل بشریت می باشد که خداوند بزرگ به تبع از تکامل و رشد و توانایی استعداد بشریت "دین" شان را هم مرحله به مرحله نازل و کامل می کند و تا اینکه در یوم غدیر فرمود: "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی." دین شان را تماما و کمالات بیان می کند و اتمام نعمت می نماید.

انواع تکامل

در اصل تکامل، از دو نوع بیشتر نخواهد بود، ۱- تکامل مادی ۲- تکامل معنوی، که تکامل مادی را می توان در قالب تکامل جسمی و تکامل انسان، نسبت به طبیعت و مسکن و شغل های اجتماعی بیان نمود. واضح است که انسان از بدو تولدش در حال تکامل جسمی می باشد، یعنی از دوره طفولیت گرفته تا دوره ی چهل سالگی همواره جسم او در حال تکامل می باشد و هم چنین نسبت به طبیعت در حال تکامل است، چون طبیعت یکی از زندانهای بشری شمرده می شود و انسان همواره در زندان طبیعت، در بند می باشد لذا برای مقابله با این زندان و برای بهتر زیستن و بی خطر و وا همه، زندگی نمودن، در دامن طبیعت مجبور است که همواره برزمد. مثلا در زمان بربریت، در طول هر سال چندین مرتبه در کام توفان های طبیعی، صدها نفر از بین می رفتند، که انسان برای نجات جان خویش همواره در فکر مبارزه با این توفانها و بلاهای طبیعی بوده است، که در عصر فعلی می تواند ۸۰٪ در مقابل توفانهای طبیعی مقاومت کند و آن را استخدام نموده و بر آن تسلط یافته است، که این يك نوع تکامل انسان را نسبت به طبیعت می رساند، و از طرف دیگر، طبیعت يك پدیده ی حیات بخش و مثمر ثمر می باشد که حتی حیات بشر به آن بستگی دارد. که انسان از بدو خلقتش در تکاپو بوده است که از نعمات و ثمرهای طبیعت بهتر و خوبتر استفاده کند که در عصر فعلی در این زمینه در حدی از تکامل رسیده است که می تواند ۹۰٪ از نعمات و ثمره های حیات طبیعی استفاده کند.

و اما تکامل انسان نسبت به روابط اجتماعی و مسکن - که این نیز یکی از انواع تکامل جسمی بشر می باشد -، باید نوشت،

می گوید: لی غنی بعشقتك. محی الدین عربی در رابطه به عشق روحانی بیان دیگری دارد که می فرماید:

من با معشوقه ام معانقه می کنم و باز می بینم همین طور به او اشتیاق و علاقه دارم.

لبهائش را می بوسم برای اینکه حرارتم زایل شود ولی می بینم عشقم افزایش پیدا می کند.

بنابراین عشق چه از نوع جسمانی اش و چه از نوع روحانی اش الینه کننده ی انسان است و انسان را از تکامل باز می دارد که در تاریخ، ما نمونه های زیادی داریم، مثلاً منصور حلاج يك عاشق است که عشق، آن طور از خود بی خودش کرده است که می گوید: لیس فی جبتی الا الله. در لباس من جز خدا هیچ کس و هیچ چیزی نیست که این بهترین اعتراف بر الینه شدن ایشان می کند و یا مثل آن صوفی که کسی خدمتش آمد و گفت: می خواهم به مکه بروم برای خدا حافظی آمده ام، جناب صوفی عصایش را در زمین می گذارد و می گوید: راه دور مرو، برگرد و من را طواف کن، مکه سنگ است و گل و انا الحق، که جناب صوفی آنقدر الینه گردیده است که خودش را به جای کعبه عوضی گرفته است، یعنی کعبه خانه خداست و بنده ی صوفی محل اقامت حقیقی خدا: و یا با یزید بسطامی، می گوید: من همچون ماری که پوست بیاندازد از با یزیدی بدر آمدم و همه او شدم، و یا جنید بغدادی که می گوید: من در نور نگرستم و سی سال به نگرستن در نور ادامه دادم تا نور شدم.

که همه فرمایش این آقایان عاشق، دال بر الینه و از خود گم کردنشان می کند، وقتی که انسان به این سرحد از خود خواهی و خود بیگانگی برسد بی شك شخصی است ناقص و مرتجع چون انسان کامل اشخاصی می باشند که از هر نظر و از تمام ابعاد وجودی تکامل و پیشرفت داشته باشند.

دوم: مذاهب خرافی یا انحرافی: این دومین عامل الینه کردن و از خود بی خود شدن انسان است. در طول تاریخ، مذهبی بوده است و فعلاً هم می باشد که انسان را الینه و از خود بی خود می کرده و می کنند، و گذشته از آن، مذاهب خرافی و انحرافی - به هدف از بین بردن قدرت های انسانی و ارزشها و اصالت های که در انسان هست - بوجود آمده اند، آنها هم نه خود بخود بلکه

و یکه تاز، شهوات و غضبها است، یعنی همان غرایز که سائر حیوانات دارند، در این صورت است که خود اصلی انسان مغلوب و فراموش شده است که باید رفت و پیدایش کرد. لذاست که قرآن کریم در سوره ی زمر آیه ۱۵ می فرماید: "قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم" بگو زبان کردگان کسانی هستند که خودشان را باخته اند. و باز در سوره ی حشر آیه ۱۹ می فرماید: "و لا تكونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم" از آن کسانی میباشد که خدا را فراموش کردند و خدا به عکس العمل این فراموشی، خود آنها را از یادشان برده و خویش را فراموش کرده اند، و احادیثی هم در این رابطه وجود دارد از جمله بیانات امام علی (ع) که در کتاب غرر الحکم و درر الکلم فصل ۱۸ آمده است که فرموده اند: "عجبت لمن بنشد ضالته و قد اضل نفسه فلا یطلبها" من تعجب می کنم از مردی که وقتی چیزی را گم می کنند دستپاچه دنبال گم شده ی شان هستند، چطور اینها خودشان را گم کرده اند ولی دنبال این نیستند که خودشان را پیدا کنند؟! پس بنابراین اولین چیزی که انسان را از تکامل باز می دارد و از موانع تکامل و پیشرفت می باشد، از خود بیخود شدن است.

پرواضح است که خود باختگی نیز عواملی دارد که به ترتیب بیان می شود:

اول عشق: واژه ی عشق از عشقه گرفته شده است که به هر گیاهی که بچسبد نابودش می کند که ما به آن می گوئیم گل پیچک، که به انسان نیز به همین عنوان اطلاق شده است. ولی دانشمندان و عرفا عشق را به دو نوع تقسیم بندی نموده اند:

عشقهای جسمانی

عشقهای روحانی.

اما خواجه نصرالدین طوسی - رحمت الله علیه - برای عشق روحانی تعبیر دیگری دارد بنام مشاکله بین النفوس، به این بیان که در روح انسان نوری، برای این نوع عشق وجود دارد، که نفس فقط محرك آن نیرو می باشد و در این نوع عشق است که معشوق يك حقیقت ماوراء طبیعت است که روح انسان عاشق با او، متحد می شود، مثل عشق مجنون به لیلی، که مجنون وقتی که می بیند لیلی بالای سرش آمده است

را البته و از خودش دور می‌کند و از نظر اسلام این نوع عکس‌العمل در برابر نظام ظالم بهترین جاده صاف کن و مانع بردار مسیر هجوم ظالم بر مظلوم محسوب می‌شود.

چهارم - نظام طبقاتی: در طول تاریخ برنده‌ترین سلاح استثمارگران و بیگانگان علیه جوامع اسلامی این شیوه است که جوامع را تقسیم‌بندی کنند و به صورت طبقه‌های مختلف و متفاوت در بیاورند و همیشه از يك پارچگی و يك طبقه بودن مردم گریزان و در هراسند. چون اگر جوامع بشری دارای يك مکتب و آیین باشند و در يك سطح زندگی کنند، هیچ وقت طعمه انسانهای درنده خو و زمامداران کفر و الحاد نمی‌شوند و برای اینکه به اهداف شوم و ضد بشریشان برسند باید انسانها را به صورت طبقه‌های حاکم و محکوم و خان و رعیت تقسیم‌بندی کنند و با ایجاد اختلاف در بین این طبقات به اهداف شوم‌شان برسند.

لذا، یکی از شیوه‌های مبارزاتی و الهی امامان معصوم علیهم‌السلام این بوده است که در قدم نخست اختلاف‌های طبقاتی را از بین برده و مردم را بسوی هم سو بودن و هم طبقه شدن تشویق و ترغیب کنند تا با استفاده از دستورات خداوند واحد و رهنمودهای رهبران راستین، جوامع بشری بسوی يك جامعه ایده‌آل سوق داده شوند تا از این طریق مدینه فاضله را به وجود آورند.

پنجم - پول و زراندوزی: پول بزرگترین عامل اینکه شدن انسانهاست. انسان پولدار ارزشها و امکاناتی را که مربوط به پول است به خود منسوب می‌کند. و این چنین حس می‌کند که جامعه هم چنین احساسی دارد و ارزشهای پول را به او نسبت می‌دهند. و می‌خواهد که خانواده و جامعه برای برایش حرمت و شخصیت قائل باشند، در صورتی که حرمت و شخصیت و قداست مال پولهای اوست نه خود او، یعنی آنکه تا دیروز فاقد همه چیز بوده و وقتی به خانه کسی می‌آمدندکی غذایش می‌دادند و جایش در کنش کن خانه بود و امروز توقع دارد که در صدر بنشانند و با آمدنش باید مثل اسپند بر آتش از جای بجهند و احترامش کنند، چرا؟ چون که حسابی پولدار شده است و صاحب قدرت، غافل از آنکه قدرت از آن پول

توسط سردمداران کفر و الحاد، برای اینکه از انسان چهره و موجودی بسازند بی‌هدف و بی‌همه چیز تا بهتر و سهل‌تر بتوانند جوامع بشری را استعمار، استثمار و استعمار بکنند. مثلاً، مذهبی بوده‌اند که تمام قدرت‌ها و نیروهای انسانی را به ارواح و اجنه و نیروهای غیبی و نزدیک و دور شدن پدیده‌ها و ستاره‌ها و امثال اینها منسوب می‌کردند، تا انسان را از خود بدر می‌کردند و به صورت بدبخت‌ترین و بیچاره‌ترین موجود زمینی در می‌آوردند، که همیشه باید در پی این باشد که چگونه و از چه راهی ارواح خبیثه و اجنه را از وجود خویش دور کند و لذا در این راه و در این راستا از هر نوع کوشش و تکاپو دریغ نمی‌کردند و حتی فرزندان خویش را قربانی خدایان خویش می‌کردند و در بعضی معابد این انسانهای اینکه شده باید در وقت دامادی زنش را در اولین شب ازدواج در اختیار اسقف و یا کشیشان خویش قرار بدهد تا در قبال این خدمت و به اصطلاح عمل نیک با قدرت و قداست خدایان و وابستگان خدایان خویش در امن و امان زندگی کند. من باب مثال "روسپی‌گری" در آغاز، يك سنت رایج مذهبی در این گونه معابد بوده است که زنان را تشویق می‌کردند تا از زندگی پست مادی و خودخواهی و دنیاطلبی، از ازدواج و خانه و خانواده دست بشویند و خود را نذر خدایان کنند و در معابد موقوفه عام بندگان خاص خدا و زائران و عابدان و متولیان معابد باشند.

سوم - زهد: این عامل دیگر است که انسان را البته می‌کند، البته زهد نه به معنای پارسایی و پاکی که اسلام از آن به عنوان تقوی سخن می‌گوید، بلکه به معنای مبارزه و نفی و طرد و قتل اساسی‌ترین غرایز موجود در انسان است. یعنی انسان واقعی آن است که همه‌ی این غرایز در وجودش است، چون انسان موجودی است طبیعی و فطری و در چنین ابعاد مختلفش است که خداوند می‌فرماید: "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم".

بلی، زهد به معنی گوشه‌گیری و انزواطلبی و اینکه در نظام ظلم و جور باید شخصیت‌های بزرگ که می‌خواهند پاك بمانند، به گوشه‌ای بروند و منزوی شوند. این نوع زهد است که زاهد

است و این آقا است که مسخ شده و خود را به جای پول احساس می‌کند.

عوامل دیگری نیز برای از خود بدر شدن انسان وجود دارد که آنها هم زاده پول است، از قبیل تکبر و خودخواهی و خودفریبی و منیت. این بود خلاصه‌ای از موانع تکامل یعنی الینه شدن و از خود بدر شدن انسان و جوامع بشری.

فقر

دومین عامل که مانع تکامل و پیشرفت و ترقی انسان و جوامع بشری می‌شود "فقر" می‌باشد، چون بشر در طول تاریخ دایما یک سلسله نیازهای داشته، از قبیل: خوراک، پوشاک، مسکن و... روز به روز خواسته‌ها و نیازهای انسانی زیادتر می‌شود، چون بشر می‌خواهد خوب زندگی کند و خوب بپوشد و زندگی او مرفه باشد.

و باز او یک غریزه دارد که دایما در تلاش است که حقیقت و مجهولات را کشف کند و بفهمد. با در نظر گرفتن این مطلب، انسان درصدد آن است که روزه به روز بیشتر بتواند منافع بدست بیاورد و می‌خواهد چگونگی به کار انداختن ابزار و چگونگی درآمد را بداند و آن را تحلیل کند که از کدام راه و روش او می‌تواند با بکار انداختن ابزار و با کم مصرف کردن نیرو بتواند منافع زیادتری بدست بیاورد که این روش و دانستن آن را "علم اقتصاد" می‌گوید، و علم اقتصاد غیر از مذهب اقتصاد است.

مذهب اقتصاد، عبارت است از راه و روش کسب معاش و راه و روشی که انسان را به سعادت می‌رساند و عدالت اجتماعی به وجود می‌آورد و مردم را به قسط و عدالت وادار می‌کند که زندگی کند، و یا به عبارت دیگر، مذهب اقتصاد، عبارت است از قوانینی که انسان را بسوی سعادت سوق می‌دهد، آن هم بر موازین عدالت اجتماعی. و اما علم اقتصاد، عبارت است از بررسی کردن این قوانین، اعم از این که بر طبق عدالت باشد یا نباشد. بنابراین وقتی از اقتصاد اسلامی سخن می‌گوییم، نه به عنوان این که علم اقتصاد را در مکتب اسلام بررسی کنیم، بلکه نظام اقتصادی اسلام را بررسی می‌کنیم. یعنی آن سیستمی که در اسلام راجع به اقتصاد وجود دارد، که اسلام در رابطه با اهمیت علم و مذهب اقتصاد می‌فرماید: "من لا معاش له

لا معادله"، یعنی اگر برای شخص یا اشخاصی در دنیا سرمایه مقدر نشده باشد در آخرت هم مال و منالی بر او مقدر نشده است. به عبارت واضح‌تر، اگر دنیا را نداشته باشید آخرت را هم ندارید. بنابراین، این حدیث می‌خواهد، اهمیت اقتصاد و سرمایه را بیان کند، چون از نظر اسلام زیربنای نظام اجتماعی، اقتصاد و سرمایه است، البته نه نظام اعتقادی که زیربنای آن اصول پنجگانه می‌باشد.

بنابراین اگر ما در قدم اول، اهمیت اقتصاد و سرمایه را بررسی کنیم در ضمن آن فقر و ضررهای فقر و نداشتن هم روشن می‌شود. به قول معروف همه چیز را باید از ضدش شناخت و حدیث که نگاشته شده، اولین دلیل است، در رابطه با اهمیت اقتصاد است.

اما دومین دلیل فرمایش حضرت علی (ع) است که می‌فرماید "الفقر كفر" یعنی فقر نابودی است که این در حقیقت ضرر فقر را که اهمیت سرمایه باشد بیان می‌کند.

دلیل سوم بر اهمیت سرمایه و پول، فرمایش "ابوذر" آن صحابه پاک پیامبر اسلام (ص) و یاور بی‌آلایش علی (ع) است، که می‌فرماید: "ایها الناس اگر فقر از در آید، ایمان از پنجره پا به فرار می‌گذارد"، که اهمیت این فرمایش مرتبط با اهمیت ارزش شخصیت ابوذر است.

پس اگر کسی بگوید من مالک تو هستم فرعون است. ما در قرآن سوره‌ای به نام سوره مردم داریم، یعنی سوره ناس که در این سوره آمده است، اله الناس، یعنی خدای مردم نه خدای اشراف و اقلیتهای برجسته و زبده در جامعه.

البته در اسلام مالکیت شخصی در صورت درست است که حاکم عادل ناظر بر آن باشد، یعنی اینکه این سرمایه هنگفت را تو شخص واحد از چه راه جمع نموده‌ای؟

بر اهمیت اقتصاد و پول، همین قدر کافی است که امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: الکاد لعباله کلمجاهد فی سبیل الله؛ کار و زحمت در راه جمع آوری پول و سرمایه برای زن و فرزند و خانواده مثل مبارزه و جهاد در راه خداوند است.

و بر همین مبناست که حضرت علی (ع) به مالک اشتر استاندار خود، ضمن نامه‌ای می‌نویسد: نظر تو به آبادی زمین

رعیت ماب، که همیشه باید لقمه آماده باشد برای دیگران.
۵- بپر، پلنگ، شیر، سمبل سلطان بودن و تک تاز میدان بودن و خودخواه و متکبر همچون طاغوت.

دوم - فقر اقتصادی: که این نوع فقر در صورتی در بین جامعه و ملت پدیدار می گردد، که استعمار در بین مردم و ملت راه پیدا کند. که در طول تاریخ ما نمونه های زیادی در این مورد داریم، از ملاء و مترف گرفته تا فرعون و سرمایه داران امروزی که به صورت بورژوا در بین جامعه ظاهر می گردد، یعنی از گرده دیگران ثمره گرفتن و از خون بینوایان اخذ مفاد کردن که این طبقه قشر موش خصلتان می باشد.

سوم - فقر فرهنگی: که این نوع فقر بدترین فقر و استضعافی است که انسانیت و جوامع بشری تا به حال به خود دیده اند، به عبارت دیگر یکی از عواملی که در به وجود آوردن مشکلات فرهنگی در جوامع بشری موثر بوده است و حالا هم می باشد، نفوذ عناصر نالایق و فرصت طلب و محافظه کار و مرتجع و خودخواه و مدافعان منافع شخصی و ساده نگران سست عنصر در بین جامعه می باشد که حتی حضرت علی (ع) آن ابر مرد تاریخ از دست این قشر بی خردان ناله سر می دهد، و می فرماید: چنان از دست شما و باران نیمه راه به تنگ آمده ام، که حاضرم ۱۰ تن از شما را به درهمی به معاویه بفروشم و یک تن از آنان را به دیناری بستانم.

پرواضح است که بهترین راه در جهت رهایی از شر این علفهای هرزه و به ناحق روئیده که مانع رشد تکامل مردم و انقلاب اسلامی است. تصفیه عناصر هرزه و تشکل اسلامی می باشد که در آن، مسوولیتها بر مبنای لیاقتهای فرهنگی و اجتماعی تعیین شده باشد، یعنی در ابتدا باید تمام کسانی که قابل اصلاح و تربیت هستند و جرات این را دارند که از راه کجی که پیش گرفته اند و مسیر غلطی را می پیمایند و رجعت کننده و راهی به صراط مستقیم و طبیعت فطری شان گردانده و تزکیه کننده و سپس آنان را در لجن کثافت و هواپرستی و جنایت تا فرقت فرورفته اند و قابلیت آموزش مکتبی را ندارند با مقراص جراحی از پیکر ملت جدا کرد و بدور انداخت، تا مرض آنان به دیگران سرایت نکند و مردم مسلمان بتوانند با

باشد. زمینی که سرمایه هنگفت جوامع بشری است، این است درک سیستم اقتصادی در اسلام، و باز تذکر می دهد: در این راستا توهین و تحقیر به کارگر نشود، چون توهین و تحقیر از نشانه های سرمایه داری است و مخالف فرمایش قرآن که می فرماید: "و بل لكل همزه لمزه الذی جمع مالا و عدده" و باز می فرماید: "و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة". خود را به هلاکت نیندازید به خاطر مال دنیا چون سرمایه برای رفاه انسان است و خوب زندگی کردن بشر و به سعادت رسیدن بشر، آن هم با کسب و کار حلال، لذاست که در فقه اسلامی کتابی تدوین شده است به نام مکاسب محرمة. این بود خلاصه ای از دلایل اسلامی بر اهمیت اقتصاد و سرمایه پول...

انواع فقر

و مطلب دوم که در رابطه با فقر باید بررسی گردد انواع و اقسام فقر می باشد. که بر پنج قسم می باشد:

اول - فقر سیاسی: که این فقر در صورتی در بین جامعه وجود پیدا می کند که استعمار یا به میدان گذارد که تاریخ، نمونه های زیادی در این رابطه دارد امپریالیسم شرق و غرب که باید یک نسل را در طول عمرش بنام حمایت از طبقه پروولتر قربانی شعارهای عوام فریبانه اش بکند تا به هدف فقر سیاسی برای بشریت و حاکمیت برای خود برسند، که این طبقه را، طبقه روباه خصلتان می نامند، چون انسان شناسان با تمسک به نطق ارسطو، "الانسان حیوان ناطق" انسان را بر مبنای طبقات حیوانات دسته بندی نموده اند، یعنی:

۱- گرگ، سمبل درنده خویی که او همیشه سعی شان بر این است که غریزه درندگی شان را داشته باشند و با از بین رفتن این غریزه خود شان هم می میرند.

۲- روباه، سمبل هوشیاری و زیرکی و فریبکاری و سیاست ماب بودن و محافظه کار بودن، که این از غرایز لاینفک شان می باشد.

۳- موش، سمبل زراندوزی و عاشق طلا و اقتصادگرا و همیشه نجواکننده و جونده. چون اگر همیشه نخورند نیش هایشان بزرگ می شود و این برابر است با نابودی شان.

۴- میش، سمبل استضعاف و مطیع بودن و به دام افتاده و

صفا و صداقت فطری شان مسیر تکامل و پیروزی شان را ادامه دهند و آنگاه تشکل و حکومت بر مبنای عدالت اجتماعی، یعنی بعد از پاکسازی عناصر ناخالص از مصادر امور مردم، توده های مردم مسلمان در صف واحد سازمان دهی و برای رسیدن به اهداف بزرگ انسانی و خدایی بسیج شوند، چون تنها در این صورت است که امت مسلمان استعداد مبارزاتی شان را تبارز داده و بدون اینکه در حرکت انقلابی خود به وسیله توطئه ها و دسیسه های خوانین و ربانیون و آخوندهای مفسد از داخل ضربه پذیر شوند و یا به وسیله همین ها در گیر و دار مبارزه از پشت خنجر بخورند، بدور از خیانت ها و شکست ها چون سیل خروشان به جنبش در آمده و به حیات ننگین جباران استعمارگر خاتمه دهند. که این نوع فقر ثمره خیانت های نمایندگان مذهب و مکتب و دین و قدرتمندان مذهبی و مربیان خائن می باشند، یعنی استعمار و سرگرم کنندگان مردم عامی که همچون میش که سمبل استضعاف است و به دام گرگ آن حیوان درنده خوکه سمبل وحشی گری است افتاده باشند.

چهارم - فقر نظامی: یعنی حکومت استبداد و دیکتاتورها و فرعونیان و طاغیان که قرآن در باره آنها می فرماید: "ان عبدوا الله واجتنبوا الطاغوت" و ایضاً و در سوره بقره آیه ۲۵۵ و آیه ۲۵۶ می فرماید: "لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد"، تا اینجا می رسد که "والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت"، یعنی کار دین به اجبار نیست، راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردیده، پس هر که از راه کفر و سرکشی برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست و خداوند به هر چه خلق گویند و کنند شنوا و دانا است. خدا یار اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان بیرون آورد و به عالم نور برد و آنان که راه کفر گزیدند یارشان شیطان و دیور رهن است. آنها را از عالم نور به تاریکی های گمراهی درافکند، این گروه اند اهل دوزخ و در آن مخلد خواهد بود. که مفسران قرآن در این دو آیه مبارکه واژه طاغوت را به معنی سرکشی و شیطان و دیور رهن معنی نموده اند.

پنجم - فقر آزادی: یعنی حکومت خودخواهان و اشراف و

قارون صفتان مشرک که اراده مردم را در خدمت دارند و در راه هوسهای نفسانی و شهوانی مقام خلق را به دلخواه خود می چرخاند و تمام ارزش را به دنیا و دینار می دهد و همچون مارکسیستهای شکست خورده، زیربنای نظام اعتقادی را سرمایه و اقتصاد می دانند. یعنی دنیایی اند و پست چون دنیایی از دون گرفته شده است که این قشر از انسانها، کوتاه نگرند و به تعبیر دکتر شریعتی: فقط نوک بینی شان را می بینند و شعورش به فراسوی بستر و آخورش و طعمه اش و آن طرف خانه اش نمی کشد و پوزش به خاک است و همین حالا را می فهمد.

ارزش

از جمله مسائلی که در رابطه با انسان مطرح می شود و قابل بحث است، مساله ارزش می باشد. یعنی اینکه آیا انسان کلاً و تماماً موجود با ارزشی است و یا بعضاً؟ و آنانکه ارزش دارند چه ویژگیها و شرایط و باید ها را داراست. همانطور که در رابطه با خلقت انسان دیدگاههای گوناگونی وجود داشت، در رابطه با این مساله نیز دیدگاههای است که مسلم این دیدگاهها بر می گردد به نظرات مکاتب مختلف. بنده از باب نمونه و طولانی نشدن کلام مساله ارزش را از سه دیدگاه، یعنی از دیدگاه سه مکتب معروف و جهانی بررسی می کنم:

مکتب کاپیتالیسم

این مکتب، یک مکتب مادی می باشد و انسان را مادی صرف می داند، لذا پیروان این مکتب که اکثراً غربی ها هستند، ارزش را به انسانهایی می دهد که دارای دو چیز باشند:

ثروت، قدرت

بر همین مبنی است که در کشورهای غربی، حکومت و دولت بر این دو پایه استوار می باشد و حاکمیت از آن کسانی است که پول و سرمایه و قدرت داشته باشند و طبعاً ارزش هم مال حاکمان و قدرتمندان است و بقیه انسانها فاقد ارزش اند و لذا باید تابع و مطیع ثروتمندان و قدرتمندان باشند و بر همین دیدگاه نادرست و ضد بشری است که در کشورهای سرمایه داری، انسانها همه در پی این دو چیز می باشند. یعنی به هر عملی دست می زنند تا به ثروت و قدرت برسند.

و باز در سوره‌ی نحل آیه ۱۴ می‌فرماید: "و هو الذی سخر لکم البحر" از این آیات چنین استدلال می‌شود که خداوند بزرگ با قرار دادن این همه نعمات با ارزش برای انسان، این موجود را خیلی دوست دارد و برایش ارزش فوق‌العاده‌ای قائل است. و اما آن عده که کفر نعمت می‌کنند نه شکر آن، در عذاب الهی گرفتارند.

پرواضح است که عده‌ای از نظر اسلام، در نزد خداوند بزرگ از اهمیت و ارزش بیشتری برخوردارند، که شرایط و ویژگیهای چندی را دارا هستند:

عالم

در بین تمام مکاتب، تنها مکتب‌رهایی بخش اسلام است که تاکید بیشتری به کسب علم و دانش نموده و ارزش بیشتری برای عالم و دانشمند قائل است. که بنده اول اهمیت علم را از زبان روایات بررسی می‌کنم و بعد از زبان آیات قرآنی، روایات:

۱- پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: "ساعه من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عباده العابدین سبعین عاما" یعنی يك ساعت از زندگی دانشمندی که در بستر خود تکیه کرده و در اندوخته‌های علمی خود می‌اندیشد بهتر از هفتاد سال عبادت عابد است.

۲- ایضا رسول اکرم (ص) می‌فرماید: "ان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیله البدر، علی سائر الکواکب و ان العلماء ورثه الانبیاء" یعنی فضل عالم نسبت به جاهل مثل فضل و بهتری ماه است در شب تاریک نسبت به باقی کواکب بدرستیکه علما وارثان انبیاء می‌باشند.

۳- یکی از معصومین علیهم السلام می‌فرماید: "من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع" کسی از خانه و شهر و دیار خویش خارج شود به هدف کسب علم، او در راه خدا گام برداشته است تا زمانیکه برگردد. از این حدیث چنین استفاده می‌شود، که هر طالب علم که در راه آموختن علم به مرگ طبیعی بمیرد درجه‌ی شهید دارد. واضح است که در هیچ مکتب و آئینی به این اندازه برای کسب علم و دانش ارج نهاده

مکتب کمونیسیم

این مکتب نیز مادی می‌باشد و انسان را فقط موجودی مادی فرض می‌کند، که پیروان این مکتب ارزش را به کار و صنعت می‌دهند. البته کار و صنعت در خدمت دولت. یعنی انسانی ارزش دارد که کار کند و هنر و صنعتی داشته باشد، به عبارت دیگر، از دیدگاه این مکتب، این کار و صنعت است که به انسان ارزش می‌دهد نه چیز دیگر. لذا انقلاب‌هایی که پیروان این مکتب می‌کنند با شعار حمایت از طبقه‌ی کارگر می‌باشد. که این شعاری بیش نیست، چون در عمل، طبقه کارگر را چرخ و سوخت انقلاب می‌دانند که این نه تنها دفاع از این طبقه‌ی به اصطلاح با ارزش نمی‌باشد که خیانتی است بزرگ که ما در افغانستان شاهد این موضوع بودیم.

مکتب اسلام

این مکتب‌رهایی بخش و کامل نه تنها، ثروت و قدرت و کار را رد نمی‌کند، بلکه به این سه پدیده ارزش می‌دهد، البته در صورتی که از راه درست و قانونی بدست بیاید.

اما دیدگاه اسلام در رابطه با ارزش، باید گفت: که دین مقدس اسلام در قدم اول برای تمامی انسانها ارزش قائل است و خداوند در این رابطه در قرآن کریم چندین بار اشاره می‌کند:

۱- در سوره‌ی بقره آیه ۲۹ می‌فرماید: "خلق لکم ما فی الارض جمیعا" که این آیه به یکی از بزرگترین نعمتهای خداوند که به آنان داده اشاره می‌کند و آن سروری و حکومت بر زمین است که این دال بر ارزش انسان است. چون خداوند تمام موجودات و زیبایی‌های زمین را برای انسان و به خاطر انسان آفریده است.

۲- در جای دیگر از قرآن می‌فرماید: "و سخر لکم ما فی السموات و الارض جمیعا" آنچه در آسمانها و زمین است همه را مسخر و رام شما انسانها قرار دادیم.

این دلیل دیگری است بر اینکه انسان موجودی است با ارزش، که خداوند چنین عنایت فرموده است.

۳- در سوره‌ی ابراهیم آیه‌های ۳۲ و ۳۳ می‌فرماید: "و سخر لکم الفلك و سخر لکم الانهار و سخر لکم الیل والنهار"

نشده است.

۴- رسول اکرم (ص) می فرماید: "طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه" آموختن علم و دانش بر تمامی مرد و زن مسلمان واجب می باشد. و باز می فرماید: "اطلبوا العلم من المهد الی اللحد" ز گهواره تا گور دانش بجوی، و در جای دیگر می فرماید: "اطلبوا العلم ولو بالصین" دنبال علم و دانش بروید حتی در دورترین نقطه‌ی جهان. این چکیده‌ای از اهمیت و ارزش علم و عالم نظر روایات.

آیات:

۱- خداوند بزرگ در سوره‌ی طه آیه ۱۱۳ به پیامبر بزرگ دستور می فرماید: ای پیامبر! "قل رب زدنی علما" بگو پروردگارا بر علم من بیفز.

۲- در سوره‌ی زمر آیه ۸ می فرماید: ای پیامبر! "قل هل یتستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولو الالباب" بگو ای پیامبر آیا آنانکه می دانند و با آنانیکه نمی دانند برابر و مساوی هستند؟ خردمندان متذکر این مطلب اند.

۳- خداوند بزرگ برای پیامبرش وظایفی تعیین می کند که، اکثرشان آگاهی دادن به مردم است، یعنی عالم نمودن مردم. لذا در سوره‌ی جمعه آیه ۱ می فرماید: "و یعلمهم الکتاب" ای پیامبر برای آنان کتاب الهی بیاموز تا از ورطه‌ی گمراهی و جهالت نجات یابند.

۴- خداوند رحمن در سوره‌ی نحل آیه ۴۳ ایضا به پیامبرش می فرماید: "وانزلنا الیک الذکر تبیین لناس ما انزل الیهم و لعلمهم یتفکرون" که خداوند در این آیه می فرماید: "مردم را به فکر و اندیشه وادار تا در نتیجه سطح فرهنگی مردم بالا رود" که ترجمه‌ی آیه چنین است: بر تو قرآن را که جامع و کامل ترین کتاب الهی است نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی، باشد که عقل و فکرشان را به کار بندند و در دو عالم سعادت مند شوند.

و باز در سوره‌ی ابراهیم آیه ۱ می فرماید: "ای پیامبر! این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را به امر خدا از ظلمات (جهل و کفر) بیرون آری و با علم و ایمان به عالم نور رسانی

و به راه خدا رهسپار گردانی."

این بود چکیده‌ی فرمایش خداوند بالا مرتبه در رابطه با اهمیت و ارزش علم و دانش.

تقوی

دومین ویژگی از نظر مکتب اسلام که یک انسان با ارزش باید داشته باشد، تقوی است. چنانچه در قرآن کریم می فرماید: "ان اکرمکم عندالله اتقکم"، با ارزش ترین شما در نزد من با تقواترین شماست. اما متقی کیست؟

روشن است، کسیکه از اعمال بد و ناشایست، خودداری کند به عبارت دیگر متقی کسی است که تاثیرپذیری منفی از محیط نداشته باشد، و در هر شرایطی پارسایی و پاکی خویش را حفظ نماید چنانچه پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

"اتقی الناس من قال الحق فیما له و فیما علیه" از همه مردم پرهیزگارتتر آن کس است که حق را بگوید، هر چند به نفع و یا ضرر خودش باشد.

ایمان

سومین ویژگی را که یک فرد با ارزش از نظر اسلام باید داشته باشد ایمان می باشد. یعنی مومن بودن و ایمن ماندن از عذاب الهی، و اما اینکه ایمان چیست و مومن کیست؟

ویژگی ارزش، از دیدگاه اسلام

یکی از ویژگی‌های ارزش از دیدگاه مکتب اسلام برای جامعه بشری، ایمان می باشد. یعنی از دیدگاه اسلام انسان مومن، با ارزش تر از انسان غیر مومن می باشد. و ایمان با ارزش ترین ویژگی است از نظر اسلام. برای ایمان است که خداوند بزرگ در طول تاریخ، صد و بیست و چهار هزار پیامبر برای هدایت بشر فرستاده است.

موضوع کتاب عظیم الهی، قرآن کریم، در رابطه با ایمان آوردن بشر و چگونگی ایمان آوردن و مومن شدن، مومن زیستن، مومن ماندن و مومن مردن می باشد. این اهمیت و حیاتی بودن ایمان را می رساند. لذا باید در رابطه با ایمان از چند موضوع

بحث گردد:

می‌کند و اشرف مخلوقات شناخته می‌شود، و در اینجاست که همه مخلوقات خداوند توانا به پای این موجود دو بعدی (معنوی و مادی) بیفتند و سجده‌کنان خلاقیت خالق‌شان را تصدیق کنند.

آری! جهاد و انقلاب و مبارزه در راه عقیده و اهداف مقدس الهی و رساندن کشتی طوفان زده نجات و رهائی، به ساحل خوشبختی و آزادگی، نتیجه همین مرحله می‌باشد، یعنی عمل. بنابراین، شناخت تنها و یا همراه بازگو نمودن، بدون عمل هیچ‌گونه ارزشی ندارد و انسانی که فقط دارای این دو مرحله می‌باشد. بدون مرحله سوم موجودی است ناقص و عقب مانده از قافله ترقی و تکامل، لذاست که از نظر دین رهائی بخش اسلام، با ارزش‌ترین و والاترین مرگ، مرگ سرخ است. یعنی مرگی که انسان، مومن در راه عقیده و ایمان و کامل نمودن خویش و جهاد و تکاپو در راه رسیدن به او یعنی خالق و قادر مطلق، تحقق پیدا می‌کند. و با این مرگ است که انسان به کاروان سرخ جامگان رهایی می‌پیوندد.

این بود چکیده‌ای از بیانات اکمل اشرف مخلوقات یعنی پیامبر اسلام (ص) در رابطه با مراحل ایمان و عقیده. بهجاست که در قدم دوم، مراحل ایمان را از زبان انسان کامل دیگر، یعنی تنها جانشین و وارث بر حق پیامبر (ص) (علی (ع) آن ابرمرد تاریخ بیان کنیم، که ایشان در رابطه با مراحل ایمان چنین می‌فرمایند: "الایمان شجره، اصلها الیقین و فرعها التقی و نورها الحیاء و ثمرها السخاء"

بنا به تعریف این بزرگوار، ایمان دارای چهار مرحله می‌باشد، و به عبارت دیگر، ایشان ایمان را به صورت يك درخت تنومند مجسم نموده‌اند، که ریشه‌های این شجره معنوی، یقین است، یعنی به باور رسیدن و اعتماد کردن صددرصد در اعتقادات معنوی و به تعبیر عرفا به عین الیقین رسیدن. این شجره‌ی با ثمره، دارای شاخه‌هایی است که در تمام ارکان وجودی انسان دمیده است و مرحله دوم از ایمان را تقوی تشکیل داده است، عملی که اسلام آن را به پیروان خویش تاکید کرده و خداوند رحمن در قرآن کریم آیه‌های زیادی را در رابطه با ارزش معنوی و دنیوی آن بیان فرموده است. که من باب نمونه می‌توان آیه

اول مراحل ایمان، دوم صفات مومن، سوم مبانی ایمان که ضمن مطرح کردن و بیان نمودن این مباحث، ایمان هم تعریف می‌شود.

مراحل ایمان

این مسئله از بیانات ائمه اطهار علیهم السلام، کاملا روشن می‌شود و اهمیت اینکه چرا در اسلام ایمان، دارای مراحل می‌باشد نیز بیان می‌گردد.

در ابتدا با بیان گهربار یگانه انسان کامل یعنی رسول اکرم (ص) مراحل ایمان را بررسی می‌کنیم، که ایشان می‌فرمایند: "الایمان معرفه بالقلب، اقرار باللسان و عمل بالارکان" که ایشان ایمان را در سه مرحله می‌دانند:

اول - شناخت قلبی و آگاهی از مبدأ رسالت و معاد

این مرحله از ایمان، مهم‌ترین مرحله می‌باشد. به بیان دیگر، تنها مکتب مقدس اسلام است که ارزش و اهمیت حیاتی به مساله شناخت داده است، چون تنها با شناخت و معرفت و بینش و آگاهی می‌باشد که بشر، ارزش، مسوولیت و رسالت خویش را درک می‌کند، و به توانائی و خلاقیت معبودی پی میرسد. اگر در طول تاریخ، ما انسانها و جوامعی را می‌بینیم که در مقابل خداوند بزرگ و نعمات با ارزش او طغیان نموده‌اند و سد راه پیشرفت بشریت می‌باشند، فقط به علت نبودن شناخت و معرفت بوده است، لذا، آئین مقدس اسلام برای شناخت، ارزش ویژه‌ای قائل است.

دوم - اقرار به زبان و بازگو نمودن عقاید

تنها وسیله‌ای که بیان‌کننده مسائل و معارف درونی و قلبی انسان می‌باشد زبان است. یعنی زبان وسیله‌ای است که با توانائی آن، انسان می‌تواند معرفت خویش را به نمایش گذارد و چگونگی ایمان و عقیده‌اش را بیان کند.

سوم - عمل با اعضای بدن

این مرحله، بدون سپری نمودن مرحله اول و دوم غیر ممکن می‌باشد، و با این مرحله است که جامعه بشری از دام‌ها و سیاه‌چالهای دنیوی و هوا و هوس‌های شیطانی نجات پیدا

۳۵ از سوره مانده را نام برده که می فرماید: "یا ایها الذین آمنوا، اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله" یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری و تقوی پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب و رسیدن به خالق بی همتا انتخاب نمائید.

در این آیه مبارکه ایضا تقوی مرحله دوم از ایمان را تشکیل می دهد و فرمایش گهر بار امیرالمومنین علی (ع) را تایید می کند. آری! بنا به فرمایش حضرت علی (ع) مرحله سوم ایمان را، حیا، تشکیل می دهد که بصورت نور آن شجره معنوی تمثیل یافته است. این حیا و شرم از دیگران در قبال اعمال خویش می باشد که یک نوع وقار و متانت برای انسان مومن محسوب می شود، و از جمله اخلاقیات اسلامی است که ائمه اطهار سفارش به آن نموده‌اند، چنانچه امام صادق (ع) می فرمایند: "لا دین لمن لاحیاء له" کسی که حیا نداشته باشد دین ندارد و علی (ع) می فرماید: "من قل حیائه قل ورثه و من قل ورثه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار" - کسی که کمبود و قلت حیا دارد شخصیت و جوهر انسان بودن را ندارد و کسی که ابهت و شخصیت و صلابت ندارد قلبش مرده است و کسی که قلب ندارد داخل آتش جهنم می شود.

اما مرحله چهارم از ایمان را سخاوت تشکیل می دهد که به صورت ثمره‌ی شجره‌ی ایمان تمثیل یافته است. سخاوت یعنی گذشتن از منافع شخصی در قبال منافع اجتماعی. که این مساله در زندگی پیش کسوتان و خصوصاً در زندگی سراسر حماسه و درس علی (ع) کاملاً مشهود است.

موضوع دیگر که در رابطه با ایمان مطرح می شود، صفات مومن است. چون شناخت هر فرد از انسان بستگی به صفات شخصیتی او دارد. اول، این موضوع را از بیان پیامبر بزرگ اسلام و بعد از زبان قرآن بررسی می کنیم، پیامبر عظیم‌الشان در رابطه با صفات و اوصاف پارسایان و مومنین، بیانات زیادی دارند، که چکیده‌ای از فرمایشات ایشان را فهرست وار یادآوری می کنیم.

"المومن اخ المومن، عینه و دلیلہ لایخوفه و لایخذله" ایمان آوردگان به آئین رهائی بخش اسلام برادر همدیگر و راهنمای همدیگر و برهان و دلیل همدیگر می باشند که هیچ وقت به

هم خیانت نمی کنند و همدیگر را خوار نمی شمارند. "المومن مرأه اخیه المومن یری فیه حسنه و قبحه" - ایمان آورندگان آینه‌ی همدیگرند که در آن آئینه می بینند خوبی‌ها و بدی‌های خویش را.

"المومن للمومن کالبنیان یشد بعضه بعضاً". یعنی ایمان آورندگان برای همدیگر مثل اجزای یک ساختمان می باشند که هر جزئی دیگری را محکم نگه می دارد.

"مثل المومنین فی تواردهم و تراحمهم کمثل الجسد الواحد اذا اشتکی بعضه تداعی تائره" - یعنی مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی یکدیگر همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود اعضای دیگر قرار و آرامش نخواهد داشت. این بودگزیده‌ای از بیانات رسول اکرم در رابطه با صفات مومنین.

اما صفات ایمان آورندگان از دیدگاه قرآن کریم که خلاصه‌اش چنین است:

"الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله" (سوره نساء آیه ۷۶) یعنی یکی از صفات کسانی که ایمان آورده‌اند این است که در راه عقیده و ایمان شان مبارزه و پیکار می کنند.

"یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء الله" (سوره نساء آیه ۱۳۵) یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید قیام به عدالت بکنید و خدا را گواهی دهید.

"و ما کان لمومن ان یقتل مومناً" (سوره نساء آیه ۹۴) از صفات ایمان آورندگان است که با همدیگر مقاتله نمی کنند.

"یا ایها الذین آمنوا افوا بالعقود" - ای کسانی که ایمان آورده‌اید وفای به عهد کنید.

این بود چکیده‌ای از صفات مومنین از زبان قرآن کریم که بیان شد.

مبانی ایمان:

اما موضوع سوم که در رابطه با ایمان باید بررسی گردد مبانی ایمان می باشد. با استفاده از روایات و آیات الهی چنین استنباط می شود که ایمان دارای چهار مبنا می باشد یعنی، ۱ - صبر ۲ - یقین ۳ - عدل ۴ - جهاد، که در رابطه با هر یک از این مبانی، در قرآن کریم آیات زیادی داریم. به عنوان نمونه آیاتی

را یادداشت نموده‌ایم مثلاً در رابطه با صبر در قرآن کریم می‌توان از سوره والعصر آیه ۳ و یا سوره آل عمران آیه ۲۰۰ و سوره بقره آیه ۱۵۲ نام برد و در رابطه با یقین و عدل و جهاد هم می‌توان از سوره‌ها و آیات ذیل نام برد: سوره نمل آیه ۸۹، سوره نساء، آیه ۱۳۴، سوره نساء آیه ۵۷، سوره مائده آیه ۷، سوره بقره آیه ۲۱۷، سوره انفال آیه ۷۳، سوره توبه آیه ۲۸، سوره توبه آیه ۱۲۲، این بود فهرست نمونه‌های از آیات قرآن در رابطه با مبنای ایمان، و باید تذکر داد که هر کدام از این مبانی، دارای مباحثی می‌باشد، که عزیزان می‌توانند در این زمینه به کتاب "ایمان" آیت الله شهید دستغیب (ره) مراجعه کنند.

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- "بحث فلسفه خلقت در جهان بینی"
- ۴- "انسان و ایمان" شهید مطهری
- ۵- "انسان و سرنوشت" شهید مطهری
- ۶- "انسان" شهید شریعتی
- ۷- "فطرت" شهید مطهری
- ۸- "انسان کامل" شهید مطهری
- ۹- "انسان بی‌خود" شهید شریعتی
- ۱۰- "ایمان" آیت الله شهید دستغیب
- ۱۱- "تکامل اجتماعی انسان" شهید مطهری
- ۱۲- "تاریخ تمدن" ج ۱، شهید شریعتی
- ۱۳- "انسان‌شناسی عملی" دکتر شهریا بهاری
- ۱۴- "هبوط در کویر" شهید شریعتی
- ۱۵- "انسان موجود ناشناخته" کارالکسین کارل





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی